افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

بعد الحمد والاحسان که درین آوان سعادت اقتران نسخهٔ پر فوائد مسمی به

انشاء عجیب

دوباره بصحت وحواشی تازه در سنه ۱۲۹۱ هجری در بیت السلطنت لکهنو

بمطبع حسنی مالک حسن رضوی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنهای بی منتها وستایشهای لا انتها خالقی را رواست که رایت الاهی آفرینش
از فرش زمین تا عرش برین چنانچه باید افراشت وثنای وافر وحمد متوافر صانعی را
سزاست که آیت زیبای خلقت از تحت الثری تا فوق سماء بهجی که شاید نگاشت
فلک الافلاک از بحر قدرت او قطره ایست ونیر اعظم از آسمان حکمت او ذره کنگره
قصر کبریای جلالش رفیع تر از انست که کمند اوهام بدانجا تواند رسید فضای
کبریائش وسیع تر از انست که طائر عقول در هوای آن تواند پرید وصفات عظمتش از
وصمت بدایت معرا است وعظمت صفاتش از منقصت نهایت منزه ومبرا

ابیات جهان پادشاها خدائی تراست * ازل تا ابد پادشائی تراست *
توئی اول وآخر جمله چیز * نه اغاز داری نه انجام نیز * ز تو خیره عقل واندیشه ها * تصور
بکار تو گم کرده راه * درود نامحدود وصلوة غیر معدود ونثار روضه منوره سرور
کونین وکعبه دارین صاحب قاب قوسین که در تمهید شریعت غرا دقیقه از دقائق

تا مرعی نگذاشت و تحیۀ زاکیه و ادعیۀ وافیه تحفۀ جناب فیض مآب سلطان عرب و عجم
برگزیدۀ آفریدگار عالم که در آرایش محفل شرع از اصل تا فرع رای جهان آرا
بجز به ترتیب پسندیده نگماشت لیقت خاتم فقر را نگینه از و ملک دین و کیش را
خزینه از و از همه خلق بیش دانسته فقر را فخر خویش دانسته صلی الله علیه
و علی آله و اصحابه و سلم اما بعد از بین بر رای انور و خاطر ضیا گستر دانایان خرد ور
و عالی رایان هنرپرور مخفی و مستتر نماند که بنده احقر و ذرۀ افقر محمد جعفر ولد شیخ
محمد فاضل که بتالیف این صحیفۀ رنگین و تصنیف این رسالۀ لطافت آگین پرداخت
از ساکنان قصبۀ بجنور است و قصبۀ مذکوره محالیست از اعمال سرکار لکهنو متعلق
بهند خطه ایست دلپذیر و مکانیست بی نظیر ظاهرش چون باطن عارفان آگاه
صاف و مصفا و باطنش بسان ظاهر دولتمندان والا جاه آراسته و خوشنما
صبحش چون بیاض چهرۀ سهی قدان راحت افزا و مرغوب و شامش مانند سواد
دیدۀ ماه جبینان دلکشا و خوب قامت محبوبان دلکش محسود طوبی و عارض معشوقان
مهوشش حسرت ید بیضا دمن دبیران عالی رایش بر عطارد سبقت نموده است و
شجاعان ثابت پایش از بهرام گوی پردلی ربوده و دل درویشانش از غایت
استقامت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر اغنیایش از نهایت ملایمت مانند
ضمیر اصحاب فقر فارغ از منی اگرچه در آبادی شهرت حد و کوچک واقع شده
اما بمقتضای اقل جبال الارض طور و انه لاعظم عند الله
قدراً و منزلاً بحضرت صمدیت قدرش افزونست و منزلتش از احاطۀ فهم
بیرون و دلیل روشن آنست که بسیاری از واصلان حق و مقبولان داور

مطلق درسواد نقش نسوده اند خصوصاً زبدهٔ خدا آگاهان قدسی صفات قدوهٔ شهیدان صفا
کرامات زینت محفل جنان بهار روضهٔ رضوان تاج تارک افتخار گوهر درج اسرار بسمای عظمت
رار خشنده قمر حضرت ملک عمر آنکه چون صدیق اکبر آوازهٔ صدق و صفایش در گنبد نیلگون
پیچید و مانند حضرت فاروق طنطنهٔ عدل و محامد اتش از قاف تا قاف رسید و بعنوان حیا عثمان
گوی حیا و آزرم از عالم ربوده و بسان حیدر کرار طریق سخاوت و کرم پیموده خاک آستانش
قبلهٔ حاجات است و سدهٔ فیض نشانش کعبهٔ مرادات شاخ دوحهٔ جلالش سر بسدرة المنتهی کشید
و بیخ شجرهٔ کمالش بتحت الثری رسیده مردم دور و نزدیک از ترک و تاجیک بکراماتش معترف
و مقر اند و غنی و فقیر بتقبیل عتبهٔ گردون رتبه اش معزز و مفتخر فی صفوف ملایک باستان
بوسیش ممتاز و فلک الافلاک برای طواف روضهٔ منوره اش در اهتزاز جای الاخود در
ولپسند پر اختیار نموده اشعار عمر که تیغ او معمورهٔ هند * باسلام اندر آمد تا لب سند *
زهی غازی که کرد از تیغ خونخوار * بقدرت بت پرستان را نگونسار * کند جلکش سرای
کفر غارت * بتابد پنجهٔ دیو شرارت * پناه آمد درش دنیا و دین را * رواج از خنجرش تاج
نگین را * فلک یک گوشه از ایوان قدرش * زمین یک گل ز شادروان صدرش * ثنا آن
که ثنا و اوصاف آن پیر صاحب کمال فراتر از اندازهٔ وهم و خیال است و زبان بیان را
در صفت و ستائش آن سرگروه شهدای والا شکوه لال لاجرم این شکسته
بال مبادرت در مقال از ادب بعید انگاشته سبب تالیف این نسخهٔ لطیف بمعرض عرض
می آرد که چون سعادت طراز محمد نواز که با این فقیر قادری رابطهٔ برادری میدارد و بنا ساز
دهر و بازی سپهر از قصبهٔ سوهیه محال قانونگوی خود جدا شده در وطن مالوفه مولف رسید
سبحانه مجموعهٔ تلطف و تعطف شیخ پیر محمد ولد شیخ محمد یوسف استقامت ورزیده خواهش

٥

نموده لیکن انشائی که در خور درس او باشد بر فور دست بهم نداد لهذا این مستهام مکتوباتی که در
سالف ایام از طرف خود و بعض دولتمندان عالی مقام برادران ستوده فرجام بجمعی از بزرگان
عزیزان رقام نموده بود بهر احد از تکلف صنعتی خالی نیست فراهم آورده به ترتیب مناسب
باستصواب حقائق و معارف آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد خرم مهین ادراج در سه نوع
مرقوم ساخت نوع اول در مکاتبات نوع دوم در مراسلات نوع سوم در
رقعات نوع اول در مکاتبات مکاتبهٔ اول بخدمت ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة
العارفین مقبول حضرت خداوند شاه غلام نقشبند از طرف محمد و شیخ محمد خرم مشتمل بر لازم یار
تحریر یافت آفتاب هدایت آیات پرتو معرفت ایقان زینت ولی طریقت عرفان
کتاب خدا دانی خاتم باب سلسلهٔ خاصه درگاه احدیت مقبول جناب صمدیت واقف علم
و ملکوت داننده اسرار لاهوت آنکه چرخ اطلس مقابل گلیمش کرانش فی اعتبار است و
زرنگار شمس پیش جبهٔ عظمتش بمقدار جامهٔ پلاس پوش بریشم بکسب کمال او چون کتان
از ماه پاره گردیده و خناس خیانت اساس تحسین مجاهده اش چون خفاش از خورشید
در ظلمت ناکامی خزیده بر مشارق معتقدان اسح الاعتقاد روشن تابنده باد لمعات
عقیدت سمات آرزوی خدمت لازم البرکت که در عرصهٔ قرطاس نمیگنجد معروض
درآرد که این عقیدت کیش زبان پیش در حکیله آبا و اجداد و در میدان فتوت و
مروت حمیده صفات که از روی ظاهر بزیب زیبا پیرایش و تسنیح دارد و در باطن خیر یاد
حق همه ایچ می انگارد میگذرانید ناگاه از مدت شش ماه شوق الهی در نهانخانهٔ باطن
این عقیدت مند ظاهر و باطن استیلا یافته و آتش عشق لمریا از سر سینه دل را گرفته
لاجا خانمان را از متاع محبت ما خالی ساخته ترک نوکری کرده بخانه گوشه

منزوی شده به بندگی خداوند حقیقی که بر هر کسی لازم است تقلید گرد و دیده هر چند مردم لقب [illegible]
از هیچ گوشه سر تشنیع و [illegible] زبان ملامت دراز کردند اما بمقتضای وفق
من یتوکل علی الله فهو حسبه از این غم ندارد و بلکه ازین جهت که روز [illegible]
نامرادی شب معراج مردان واقع شده کسالهٔ این جهان را [illegible] خود بهتر از جمعیت
و آرام می پندارد آری آنها که لذت فقر و فاقه یافته اند هزاران درهم و دینار را کمتر از پشیزه
شمرده اند و از اغذیهٔ لطیف درگذشته بنان جوین قناعت کرده و همچنین از هوس زلف
دربافته رو تافته و جامهٔ [illegible] از سلک کمخاب کم ندانسته اند بیت در حرم صد جنت با
سنت نهد هر که او از باغ عزلت شمیم بوئی یافته قبلهٔ آمال و امانی سلامت مرادا این نامراد
از ارسال این رساله نیاز آنست که اگر بتوجه خاص کریمانه این قلیل البضاعت احیاناً ساعت
در خلوت باسعادت بار بخشند از سر قدم ساخته بخدمت فیض موهبت بشتابد آنچه برین منوال
گذشته و میگذرد در تحریر راست نمی آید که مفصل بخدمت آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید
بیت گر بیابم محرم تازه چو گل ** خار خار غم ز دل بیرون کنم ** پیراهن دولت که [illegible]
کسوت سکندری و دارا [illegible] تا یوم القیامت بقامت با کرامت زیبنده باد و همگاه
در همه بخدمت آذین بند شهرستان سخندانی گره گشای عقدهٔ معانی میر ملتانی از طرف
اکرم مشتمل بر [illegible] در تحریر یافت خالق ذو الجلال و صانع بی کمال که مکه معظمه را بکعبهٔ [illegible]
زیب بخشیده و مدینهٔ طیبه را باستقامت سرور عرب و عجم محترم گردانیده مصر مسرت و شهر بهجت بدان
مجموع حسنات سراج محفل صفوت صف فارس مضمار فطانت و ذکا سهیل یمن دولت
بازار سیادت گل باغ اصطفا نور چراغ ارتضا شیرازه بند نسخهٔ انبساط سلسله جنبان بزم
رونق پذیر دارد چه به اتمام جام اخلاص محمد اکرام دعای صفائی از رنگ [illegible]

که انوار استجابت از ابتدای آن پیدا و سلامی مبرا از شائبه یاد و نیرنگ که آثار اجابت از آغاز
آن هویدا باشد تحفه محفل بهشت منزل نموده مکشوف قلب که رشک آئینه حلب است میگرداند که از روی
مواصلت لازم الشرف مجد ست که بتحریر در آید و اشتیاق صحبت فیض البرکت نه بمثابه ایست که زبان
آن کشاید بیت شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت * فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت * علاوه
اینهمه فراق ناگفتنی از عدم یاد آوری آن طوطی هندوستان سخنور چه نویسد که درین مدت گاهی تشریف مکاتبات
دل هندوستان بنجوم سپهر نسیان محجور خوشوقت پسر و رنگر دید صبح و شام ازین فکر که آیا چه تقصیر ازین سو
خوان اخلاص صورت گرفته که عوض آن اینهمه کم توجهی توقع پیوست چون موم در کوره غم میگدازد همیشه
ازین اندیشه که خدایا چه قصور در مراتب محبت ازین بوریا نشین کلبه بیریا بوجود آمده که در بدل آن چنین
ملاطفت فتاد چون شمع در فانوس الم میسوزد بیت ما را چه روزگار فراموش کرده * ایا شکا
اند تو کهم یا ز روزگار * بر خلاف گذشته ازان مشک ختن فرزانگی توقع انست که اگر خطایی
معلوم شده باشد از راه عطا عفو فرمایند نه اینکه بخاطر آورده از التفات دوستانه محروم سازند
ازنگونه [illegible] منزل محمود نفسی نفرموده به تسطیر مراسلات محبت آیات روح مخصصان که مانند کهربا زرد است
رشک لعل بدخشان سازند دوستا اعتضادا در بنولا از وقائع صوبه بنگاله بعرض والا رسید که پیالگان
و شهر اهل برهمنان بجاد رسود مقصود آباد لعل نام بتی از سنگ تراشیده و از سیاه دبا تفاق جمعی از متعبدان
مطرود مسعود قرار داده می پرستند و هر روز مردم بسیاری از دور و نزدیک از ترک و تاجیک هجوم آورده
ضلالت می سازند از انجا که نسبت حق طویت بندگان حضرت ظل سبحانی همگی بترویج دین اسلام و دفع آئین کفر و
ظلام مقصور و منحصر است چنانچه اگر بالفرض سوای ممالک هندوستان ایران و توران خواه در روس و خراسان منکری
حادث شود تا بواسطه کفر و بطلان بکلی مندفع نگردد پای همت والا از رکاب عزیمت انست بیرون نمیشد
حکم جهانمطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که شاهزاده عالی نسب بهار روشستان دولت مستقیم شاهزاده محمد

آنگروه خذلان پژوه بنا بستر ارسانند بت مردود را بشکنند و بجای آن مسجدی عالی بنا کرده
مقرر گنند که جمعی کثیر از مسلمانان روشن ضمیر بعبادت مهیمن متعال و طاعت او بر سبیل استمرار مشغول
باشند اما از آن جا که فطانت و ذکاوت آنحضرت بمرتبه‌ای بود که با وجود قیام امثال ایشان بسوانح بیکار فوج شیاطین
عالم و عالمیان داد و این مقدمه [illegible] ازان راه بر وقت داخل افراد سوانح نگردید تا آنکه از طرف یکه بسامع حقایق
مجامع سید مقرب حضرت خاقانی میرزا یار علی بیگ باریافته فرمودند که ایشان با آنکه میرزا الغ بیگ برادر
ملاذ و بنا رسی معامله متعاقبه موجب عتاب شده و از غضب سلطانی نخیر شد فی الواقع جای عتاب است
آینده انسب آنست که هر مقدمه که روی دهد بعنوان عرض بطریق شایسته بر وقت داخل افراد سوانح
کرده باشند نه اینکه بعد از خرابی بصره بمعرض عرض در آرند تا ماه نخشب در چاه نخشب سبب العتاب
ذو المنان چهره جمعیت آن شگوفه ریاض اهلیت چون بدر سپهر رخشان باد مکاتبه
سوم مشتمل بر تلازم ثوابت سیاره از طرف محمد مراد تحریر یافت مبدع جمیع ممکنات که عقول عشره
چون فلک تسعه در فضای وسیع قدرتش سرگردان است آن مهر سپهر شرافت را اوج برافت
قطب عرش سخنوری مشتری دانش پرور زحل پیرای ریاض سعادت [illegible] گلچین حدیقه خلق محمدی
میان مسجد را از کسوف آفات زمان و خسوف بلیات جهان پناه داراد مسلسله حصن حصین [illegible]
سلامیکه سبوحیان چرخ اطلس آفرین خوان شوند دعائی که کروبیان فلک الافلاک بستایند نه محفل قیصر
نمود روشن رای قمر ضیا میسازد از آن وقتیکه بهرام زمانه فیما بین تیغ مهاجرت کشیده عقرب ایام میان
یکدیگر نیش مفارقت خاطر انیس گرفته جوزای [illegible] بی آب شدت اضطرابست و نه سیاره سپهر گردان
[illegible] لاغر چون هلال انگشت نما گردیده و در ناتوانی اظهر من الشمس گشته حاصل که اگر شمه از درد فراق میان [illegible] مسجد
و اگر مریخی زالم جدا گردی تقریر نماید صورت نه بندد [illegible] بقلم نوشت شده [illegible]
تیر فلک شود و [illegible] از حضرت گرداننده دور دوار مستدعی است که اسعد سعادت را

نام سنبیر و مشتری ۱۲

سمور رسانزد تا نور حرمان را اگرچه چون جوزا دو سر داشته باشد از میان بردارد و زحل نحوست
را هر چند مانند سماک رامح باشد سرطان آزار بپا در آرد امید که تا بنات النعش بنا بر عدم
پروین مواصلت مبدل گردد و دوری صورتی از اسد ذنب مقطوع شود و با آفتاب یادآوری
کلبهٔ احزان این سهای گمنام را منور گردانند والانتظار شنیده شد که در شهر رجب سال
کدخدای غرهٔ ناصیهٔ سعادتمندی ستارهٔ آسمان بخت بلندی مخدوم زاده مستوفی سپهر
مقر گشته باستماع این نوید جهان جهان امید ثریا وار عقد جمعیت در دست یافت و سهیل
در یمن خاطر تافت آفرینندهٔ زهره و مشتری جبین آن ابن سعدین اکبر هواخواهان عقیدت اندوز
برای آن مصباح و مسادست تعالی فرزندان افراشته دارند در ایام مسعود کسب دلخواه
صورت پذیر ساخته موجب فرخی و فرخندگی گرداناد اگرچه خبر استماع این خبر فرحت اثر میخواست
که خود را بخدمت رسانند اما چون معلوم نیست که در ماه مرقوم کدام تاریخ قرار یابد لهذا متوقف شده
بر قوم خامهٔ نیاز میگرداند که بتاریخ معهود زود این بی آگهی دهند تا در ان ایام سعادت فرجام
رسیده یوسف دل را که از جور اخوان زمان در چاه غم ناکامی است بملاقات ساید آورده عزیز مصر
مسرت گردانند و بالفعل از عدم رسیدن فقیر حمل بر تقاعد و تقصیر نفرمایند خالق قوس قزح
تیر آرزو خدام مهدی فرجام مقارن اراده مکاتبهٔ چهارم بخدمت برگزیدهٔ بارگاه صمدی میان
گل محمد مشتمل بر تلازم گلزار تحریر یافت نخلبند حقیقی حدیقهٔ آمال و آمانی آن بهار بوستان معانی
گل گلزار سخندانی سرو جویبار اهلیت گلشن نشاخسار آدمیت را به قطرات مطرات
عنایت بینهایت شگفته و ریان داراد بعد دسته دستهٔ شوق دچمن چمن اشتیاق
که سوسن زبان از بیان آن باشند از بار سبستند و بانست کلشوف ضمیر
گلشن نظیر مینماید گلدستهٔ گلبن وداد یعنی رقیمهٔ مسرت شمیمه که سواد دشت ان طرز

عطر بیزی مینمود و بیاضش مانند چهره گلرویان لاویزی میکرد در هنگامیکه نرگس را چشم انتظار
گشاده بود و از غایت نگرانی چون عندلیب از فراق گل خار خار در جگر داشت بدست شمال
جلوه دار که پیک صبا از تیز رفتاری او شد بسیار بهت چهره ورود افروخت مطالعه
آن دماغ دوستان یکرنگ حلاوت تازه گرفت و گلستان خاطر محبان صمیم القلب
گل گل شگفت انچه از احداث باغچه متصل باغ ثمره شجره اقبال و نامدار ثمره
هر زا گلزاری و طلب داشتن بعض نهال مثل کیله و اناس و شفتالو و انگور زرد
و امثال آن قلمی بود چنین طلب حسب طلب در ایتاب لازمه سعی و تلاش بکار
برده از همه اینکه درینجا باغی چنانچه باید نیست بنا علیه بدست بنیاده لیکن همراه نبقصی
رفتن گلابی باغبان جانب مستقر الخلافت اکبرآباد میشود دو سه نهال سرو و سهی و بادام
سیب و بهی و دیگر انچه آن سرمایه مروت و سهی ازین ره طلبداشته اند از باغ خواجه
و لاله نهال چند طلبیده ابلاغ داشته خواهد شد بالفعل آنمجموعه حسنات نهالهای توت و انبه
گلهای از قسم چنبه و لوازم از قصبه باری طلبیده بنشانند از رهگذر عدم فرستادن نهالها چه
سنبل پیچ و تاب نخواهند خورد و ازین دست بیرایه تخم یکرنگی در زمین دل میکارد عنایت
بخاطر نخواهند آورد و اگر چه بیخ اخلاص فیمابین آنقدر استحکام یافته که از صرصر تقسیم مقدما
متزلزل نتوانند شد اما بر مزید احتیاط بقلم آمد و دوستیها مقتضی است که همین نمط بنکهت
رقائم عنبر شمائم که خسته خاطر افراق را بمنزله دوا و بینوایان بادیه اخلاص را مایه صد برگ و نوا اند
معطر و مستفید دارند ریاض عمر و دولت همیشه در بهار و از خزان آفت دوران بر کنار باد
بیت تا بود زندگی خضر بگیتی جاوید سبز بادا چمن عمر تو از آب بقا مکاتبه
پنجم بخدمت سیادت و نقابت پناه میر محمد شاه مشتمل بر بلاز مام آب

تحریر یافت تا جنبش مهر در میدان نیلگون سپهر همیز قضا در تگ و تاز است و سمند ماه بجولانگاه

چرخ کبود بتازیانهٔ قدر در اهتزاز توسن جمعیت و آرام رام آن شهسوار خنگ مروت

سرخیل ارباب فتوت اختر منیر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت نقاوهٔ دودمان مجد

علا زبدهٔ خاندان عز و اعتلا باد از آنجا که اظهار جوش و خروش باطن محبت مواطن شیوهٔ

مترسمان وزگار است مخلصان بسیار را از این وتیره عار لاجرم عنان توسن قلم را یکبارگی از آن

وادی معطوف داشته بشاهراه مدعا جولان میدهد که در بنولا از زبان حسن خان سوداگر ساطع

پهلواری ظاهر شد که عز تخان سوداگر چند راس اسپ از عضب کمهی محتبس پیش خواجه مشکی با

سهر کار نواب الاجناب آورده از انجمله اسپی سنجاب مشاهده افتاد که ابلق ایام چنان فرس خوش

گاهی ندیده و گوش زمانه تازی نژاد بدان خوبی و جمال از زبان عربی و لسان ترکی امثال آن

در تیز رفتاری بادپائی هست و در دو و در تندی چالاکی تیز رو تر از شبدیز خسرو گوئی عرق

این بیت در وصف آن گفته بیت بصد طوفان نمیگردد سمش غرق * بدریا میچ برد رهوا

فی الجمله خواجه مذکور نظر بر بیش قیمتی آن عراقی نسب جرات بخریداری نکرده مردمان بگنیز

نتوانستند گرفت سوداگر مسطور نیز آنکه اسپ تو مه از نظر اقبال و عنوالیمن لت بود الصفا

سلمه الله تعالی بگذراند جانب گهوراگهات رفته از آنجا که دیوان صاحب قبله عاشق اسپ خوب اند

از آن وقتیکه تعریف آن شنیده اند مضطر باشند که اگر برابر طلا و نقره قیمت آن میشد میگرفتم

و نظر براینکه آن زبده بشریت غایت در اسپ شناسی بهره دارند فرمودند که ایشان نزد

سوداگر مسطور رفته اسپ را ببینند بعد شناختن عیب و هنر قیمت مشخص نموده اطلاع

کرده فرستاده آید و از راه عنایات و صد روپیه و یک اسپ ابرش مصحوب جنگلی

خدمتگار فرستاده اند شکر عنایات بجا آورده ملاذا یکراس اسپ مخلص انیس

مطلوب است و استماع رفته که در محلی که آن ملازم میباشد اسپی سرنگ یابو بخانهٔ افغانی بیست و صد
روپیه قیمت آن مشخص شده تحقیق نمود اگر بهای مناسب برنگارند زر و مردم فرستاده
زیاده هرچه نویسد فضول است مکاتبهٔ ششم بخدمت دوست ممتاز یار
مشتمل بر ملازم ترنم و سازسازندهٔ بزم قضا و قدر که بنغمهٔ کاف و نون چندین
زمزمهٔ گوناگون برآورده مجلس نشاط آن مخترع آیین سخنوری و مبتدع قانون نکته پروری
سر دفتر دقیقه سنجان هنرپرور از میان محمد نواز را بعنایت بیغایت آراسته از دید
بیکران شوق بی پایان که اگر این اساسها بادای آن مترنم شود هنوز صد هزاران
ازان رباب جون نهاده باشد پرده کشای چهرهٔ مقصود میگردد که برای ترنم پیرای خرد
ظاهر و هویدا که دوستدار همیشه بآواز تار و سرود عشاق و از مشتاق میباشد ازان
هنگامه که بهرون کلیان مطربان ساکن قصبهٔ سری نگر بحسب قسمت از هم اخوا
بیکرنگ جدا شده آهنگ خراسان و عراق نمودند عیشی و طربی دست بهم نداده و
تفرقه که از جدا شدن اینها بر بساط نشاط ما افتاد چه گوید و چه نویسد از تصور فی سا
آنها نای انبساطی برده و از یاد خنجری نوازی شان خنجر غم بر سینه میخورد و بهر حال
بارنگین جمع نهایت خردآگین بودند که دارای جهان در علم موسیقی امثال اینا
بر روی زمین نیافریده چون از مغنیان این سرزمین هیچ کس موافق
مرضی پیدا نمی شود شنیده شد که بلال نامی مزمار نواز که بتار و سرود مهارت
تمام دارد و بزیر و بم زهره را برقص سماع در می آرد و در سارنگ [illegible] میباشد و در سابق ایام
پیش آن مرحلهٔ بهجت [illegible] آرام توری رام قاصدا با مبلغی راه خرج و یک جامه اساو [illegible] بطلب
او فرستاده شده بود از ناامنی راه برگشته آمد والحال که مخاطرهٔ طرق برطرف شده قاصد

سید الملک که آن باریک بین معنا و جوهر سنج ... رسانیده او را نیز آنچه انتصوب نمایند و
یک طلبگر خوش اسلوب اگر چنگ ... خبر بد و ابلاغ دارند ... شوق ... سید مکان
بنشستم در خدمت سیادت و رفعت پناه صفوت ... سجاده نشین زبده ... سبحان
... شناس میر محمد عباس المظفر محمد قاسم ... طیور مسطور گشت بیت
جانان من بی رخ تو فاخته وار ... سا باشد که ... کوکو ... تمنای لقای
آن صاحب حمل شاخسار دانش ... عندلیب بوستان ... شا
دین و دول پسندیده حضرت عزوجل نه بدرجه ایست که خامه ... نوای این
بال و پر گشاید یا طوطی زبان در بیان آن زبان آور نماید بیت ز شرح شوق
در پر روح الامین افتد اگر غم نامه هجر تو بر بندم به بال ... کو طالعی که بر سپهر السعادت
که چون عنقا ناپدید است کبوتر وار بر بام مشاهده پرواز کند کجا بختی که بمساعدت آن شرف بلند
که مانند سیمرغ از چشم نهانست چون مرغ دست آموز در دست آید بیت هما اوج سعادت
ما افتد اگر ترا گذری در مقام ما افتد از آنجا که این دولت عظمی بزور و زر متعذر است و
شوق آن بقلم و زبان متعسر ناگزیر حصول آن بفضل خداوند و دریافت آن بضمیر ...
خردمندی حواله نموده بمطلب میپردازد که در سال گذشته شیخ یسین نامی چند دست ... از
کوهستان مورنگ آباد درین سرزمین آورده بود و به تجار رد حلیه نا انصافی مرزا کافی که
منیر بحری اینجا دارد و از هنگام بانگ خروس تا زردک شدن آفتاب طریق ظلم و بیداد
می سپارد و بر دریچه حکومت چون شاهین چنگل تعدی دراز کرده همه طیور را بی قیمت
از گنجشک و صعوه گرفت و هر چند درین باده بمشار الیه گفته شد و لیکن چون ... دماغش از باد
غفلت و غرور مشحون است هیچ بخاطر نیاورده از آن باز نیامد بقول آنکه بیت ...

دگر مهوشمنان نروند ٭ چو آوازهٔ رسم بد بشنوند ٭ احدی از سوداگران و صیادان آن بوم در ین
دیار نرسیده و مرغان کوهی از قسم باشه و بیشره که خورد ترین جانوران شکاریست نیز کسی نیاورده
از انجاکه رغبت و ستدار بجلبو شکاری بسیار است لهذا هنس نام نام میر شکار خود را
برای خرید جانوران بجانب اجیور فرستاده طرفه آنکه امسال باز از آن قصبه نیز از تعدی
فوجداران ملک ویرانست غیر از زاغ و زغن چیزی بدمین ور آن مکان ندیده بی نیل مقصود
برگشته آمد هنگام مراجعت دو شارک گویا از معظم آباد خریده بطریق تحفه پیش خیر اندیش
آورده و حال آنکه از بهم رسیدن این قسم طائر انشراحی بخاطر هوا خواه وا نگشت آری
بیت نهی صد دسته ریحان پیش بلبل ٭ نخواهد خاطرش جز نکهت گل ٭ دوست از ا شنیده
شد که میر شکاری از ساکنان قصبهٔ یوسف آباد عرف چتر یا کوٹ دو دست جره کوهی
که از تیز پروازی کلنگ و سرخاب را چون تیهو و دراج میربایند بلکه هیچ مرغ آبی و طائر خشکی
از پیش نمیگذارند بجهت مرزا یادگار بخشی و وقایع نگار آن سرکار تیار کرده مرزای
مشار الیه بسبب آنکه درین روزها از خدمت انجا معزول شده تعینات صوبهٔ مالوه گردیده
مشتری آن نگشته لهذا متصدع میگردد که آن کبک کوه دانش و آگاهی در تسلی خاطر سیاحت
روانهٔ این نواحی نمایند انشاء الله العزیز بعد رسیدن اینجا سوای قیمت جانوران نخجیر
بطریق انعام نیز باو داده خواهد شد ترقب که تا رفع حجاب دوری بدستیاری هدهد صبا
یعنی قاصد تیز پا خبریت احوال خیر مآل بگوش مخلصان نکتا که قمری صفت طوق اخلاص در
گردن جان دارند میرسانیده باشند که دل اتحاد منزل که از غایت نگرانی و انتظار چون
برخود مپیچد طاوس وار برقص انبساط در آرند کلاه جمعیت و شادمانی بر تارک سامی نهنده باد
مکاتبهٔ هشتم بخدمت معدن اشفاق شیخ عبد الرزاق مشتمل بر تلافی فضیلت

۵

بیت آورد صبا نامه مشکین رقمت * شد مفرح جان تازه ز رشح قلمت * مکاتبه مسرت

عنوان و مراسله عشرت نشان معه دو تهان پارچه کتان پرتو حصول افگنده چهره ورود

که از در جدائی آن معدن نیکی و نیکرائی چون سر شفق زرد بود دلبسان گل معصفر سرخ

مرقوم بود که محمد ابدال مقدم موضع کرنال ملتجی بر آنست که چک ائمه موضع مذکور بدستور

سابق حواله او باشد ملاذا فقیر گفته سامی امقدم دانسته آنچه ایجا بود با او لیک این و این

اما شنیده باشند که در سال گذشته مقدم مذکور آن چک ابقرار بالمناصفه کشتکار کرده

شالی و شاباخ و امثال آن هر چه پیدا شده تماش در کار خود ساخت و یکدانه ربی نبه

و هنگام تقاضا از زر در روئی گاهی عذر سرخی ژاله و گاهی آفت خشکی حواله نموده

در خرمن اعتبار خود زده و برای اینمقدمه که طلبیده میشود نخود می آید و نه گماشته

میفرستد چون حقیقت عذر و دغای اینمرد جو فروش گندم نما بواقعی معلوم شد لاچار چک

مرقومه را بقرار مبلغ دو صد روپیه بشیخ مونگیری که حق جوار بر دوستدار دارد تا حال از

هم ابیان خیر سگال هر گز درم و دینار باو سپرده بقدر خرد له تفاوت نکرده حواله نموده بنابر

مزید احتیاط تمسک مالضامنی سکهداس صراف نویسانیده گرفت از این بگذر باز حواله آن دغا

نمیتوان نمود لیکن چون آن ملاذ درباره او نوشته اند قطع نظر از مقدمه سابق اگر آینده

غفلت از گوش هوش برآورده دست دغل از بغل نه بر آرد چک بگیر حواله او کرده شود

بشرطیکه بعذر خشکی مزروعات بدون مواجهه کسان مخلص ذره بحصا و نه نیاید و از جنس عمده

و نشنگ و غیر آن هر چه پیدا شود نصف سالم برساند و از هر باره همان نوع سلوک کرده باج

متصرف شود هیچ و کساله نخواهد افتاد و مقدار دانه ارزن در گذر نخواهد شد این همه

با وگفته هر چه لفظ ایشه قبول آرد مکاتبه ... برادر احمد ...

شیخ فتح محمد مستعلیر تلازم گنجینه تحریر یافت خداوندی که تاج محبت و اخلاص بر مبارک
بندگان خاص نهاده شب تاریک آنها را بنور عشق روشن تر از شب قدر
لیلة البرات گردانیده برادر بجان برابر سعادت اثر نامدار الدین شمشیر لیان
آب گوهر صداقت راسخ روی دارین دارا و قصه پر غصه مهاجرت و دوری
دور و دانگیر مفارقت هر چند که از مکنون دل پیش بر می آید کم بر روی تقریر می در آید
نغمه سرایان چنگ موانست گفته اند بیت در تنگنای حرف نیاید بیان شوق
زانسو که حرف و لفظ حکایات دیگر است ۞ ناگزیر این دل سوخته لب از ذکر بایا
دوخته برین سر سد که از زبان اعزی غلام نبی ظاهر شد که آن برادر بتوفیق خداوند
اکبر دست ارادت از ارتکاب نهی منکر که طریقه ضلالت کیشان ابتر است باز داشته بامر
معروف پرداختند و خانه دل را از قماش لهو و لعب خالی ساخته باستماع این مژده جان
از اصناف نشاط و شادمانی دست داد الله تعالی جمیع مسلمانان را بر حکم شرع اطهر موافق
دارا د عزیز من حالا که بر صراط مستقیم و جاده قویم پا نهاده اند بجان و جهد بکار برند که
بطاعت و عبادت الهی بسر رود و یکدم سوای حضرت صمدیت خرج نگردد بیت غافل
احتیاط نفس یکنفس مباش ۞ شاید همین نفس نفس واپسین بود ۞ و هر چند در اثنای طلب
مقام یاس رو نماید بمقتضای لا تقنطوا من رحمة الله نومیدی که کفر محض است در حریم
خاطر راه نباید داد بیت چو یعقوبم اگر دیده گردد سفید ۞ نبرم ز دیدار یوسف امید
آری سالک را درین راه اغلب حال قبض و بسط طاری می باشد پس در حالت قبض نظر
بر فیض حق باید داشت بیت چو گردد کارها مشکل مشو از لطف حق نا امید ۞ که قربان
اسمعیل بهر امتحان باشد ۞ و همچنین سالکان طریقت گفته اند که طالب صادق را ضرور است

که بذکر نفی و اثبات ساحت خاطر را از خار ماسوی الله پرداز و وا ز خود بینی که بسیار
زور آوران بالادست از بر دست گردانید پاک و مصفا سازد تا اجمال ...
در حریم قدس رسید آفتاب عنایت کبریائی بر کلبهٔ احزان و بتابید بیت بکن بیرون دل
ماسوا را ... بیان آن زمان سر خدا را مکاتبهٔ ... بجدیست معدن نیکی و نیکنامی
مخزن عطوفت و دوستکامی ملاذ بی مثل مشفق بی بدل شیخ محمد ... مشتمل
بلوازم شطرنج تحریر یافت بیت از چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل ترا می طلبد دیده ترا میخواهد از دست برد فراق چه نویسد صبر و شکیبائی
را که متاع خانهٔ دل بود بیکبارگی غارت ساخته و این بی نوا را از بساط انبساط
اخراج کرده در ششدر انداخته شتم علی الاطلاق گردانید مهرهٔ فراق بشکند تا
بعد رخ مجموعهٔ دوستان نکند و بفیل بند غم فرزین بندان شاطر منصوبه مخلصان
را شکست ندهد مامول که تا حصول مقصود این نمودی بود که عبارت از دیدار
نضارت کشیت قوت وجود است ابواب مکاتبات مسرت آیات مفتوح دارند که بحکم
المکتوب نصف الملاقات باعث تسکین این مسکین تواند شد استظهار احوال
مجد شهمات پیاده سبیل غریبی و نامراد و سوار توسن است بازی و نیک ...
در هر مجلس که قیام داشتم یار شاطر مانده نه بار خاطر از انجا که پادشاه حقیقی تقدس و تعالی
قامت باکرامت انخلعت ... ردا و قیصر سازنی زیبا گردانید یقین که در بارهٔ ...
بیکار زوجی چه و مهر با مبذول خواهد شد که پریشانی احوال و جمعیت کامرانی مبدل گردد
باعث ممنونی مخلصان صمیم گردد زیاده چه ترقیم نماید تا عرصهٔ فلک با نجم و بسیط زمین
مجلس عیش آن مقدسه ... دمی مروت بعنایات ... منصوبه ...

مکاتبهٔ یازدهم مشتمل بر تلازم برشگال تحفه

کشت امانی و آمال آن مجموعهٔ فضل و کمال برگزیده حضرت و در میان دلاوریها

حضرت باری سرسبز و بارآور باد بعد ادعیه وافره و تحیات متکاثره

واضح و لائح گردانیده می آید از ان ساعت که حجاب دوری و نقاب مهجوری

درمیان آمده اشک چون سیلاب در جوش است و دل مانند رعد در خروش شرار

فراق برق وار از سینه میخیزد و آه غم از جگر چون صاعقه از آسمان میرزد بیت

رفتی و در فراق تو چشم ز گریه گشت ؛ چون ابر نوبهار سیاه و سفید و سرخ ؛ از انجا

که بعد ازین تاب درد تنهائی و طاقت الم جدائی نیست رجاء واثق از ان دوست صادق

آن است که بروفق وعده زودتر مراجعت نمایند تا احوال بیتابی چنانچه بقلم آمده بچشم خود ببینند

بیت گهی ابر تر و گاهی ترشح گونه گه باران ؛ بیا و چشم من بنگر هوای برشگالی را ؛

دیگر مخفی نماند که در نیولا صلاح سرمایهٔ تقوی و صلاح میان محمد صلاح بران مقرر شده که

متصل دروازه مسجدی باید ساخت و فاتحهٔ کتاب اخلاص میان فتح محمد را که باب استغنا

هوا و هوس فرو نشانده چون قطرهٔ نیسان در صدف عزلت جا گزیده اند تکلیف باید داد که در

گوشهٔ استقامت گزینند باید که آن سرمایهٔ صدق و یقین این مراتب را باشارة الیه ظاهر ساخته

همراه بیارند مکاتبهٔ دوازدهم بخدمت فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ

باب اختصاص بیاض جریدهٔ فطانت و خردمندی میان شیخ ثنائی

مشتمل بر تلازم کتب تحفه بریافت صحاف کتب خانهٔ آفرینش که بحکمت بالغه

اول نامهٔ عشق ترتیب داده به ترکیب نسخهٔ عالم پرداخت و دل آدم خاکی در شکنجه

درکشیده رشک آئینهٔ سکندری ساخت اجزای وجود آن مطلع انوار الهیت

و مخزن اسرار قابلیت نور حدیقه کامگاری نور حدقه نامداری زبدهٔ ارباب انصاف و خلاصهٔ
اصحاب الطاف غواص قاموس دانائی و عیار دانش و بینائی را الشیرازه صحبت توانا
مجلد داراد بعد از جهان جهان شوق که مختصری از ان مطول در میزان تقریر آوردن نتیجه و پس
از عالم عالم اشتیاق که مجملی از ان در دفتر تحریر نگنجد بر رای گزیده و عقل پسندیده مخفی و
پوشیده نماند که نفحات بوستان خلت و وفاق بعد از دیری بمشام مشتاق رسیده
کمال برادر سکندر نامه آن نزهة الارواح که تحفة الاصحاب و روضة الاحباب به ازان
رسانیده خارستان خاطر را چون باغ ارم بهارستان گردانید و عندلیب باطن را مانند گل
خندان انواع شگفتگی و نشاط بخشید مصرعه ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
در باب خرید نسخهٔ احیای علوم مرقوم بود بهار دانش و آگاهی سلامت اگرچه پیش صحافان
بلدهٔ لکهنؤ دو سه جلد این نسخه هست اما ازین جهت که غلط و بد خط واقع شده خرید نکرده شد
اینکه درین ایام رفتن خیرخواه همراه بحر الحقائق و کنز الدقائق حضرت جیو سلمه الله تعالی
جانب رشک بهشت شاه جهان آباد اتفاق افتد و در انجا عبد الحکیم نام صحافی
زیب سپهر کتب هفت اقلیم در خانهٔ او توان یافت از آشنایان فقیرست انشاء الله العزیز
بعد وصول بدان مقام دلپذیر نسخهٔ مذکور که بحسن خط و متانت عبارت گلدستهٔ محافل و در
مجالس باشد بمعرفت او خریده در خدمت آن مصباح شبستان فضیلت ابلاغ خواهد داشت
پیوسته بسپهر بی منوال تا حصول مواصلت کیمیا سعادت گلستان دوستی و چارچمن یکجهتی ابر
سحاب شاه نامهای مرغوب و الا رقیمهای مفرح القلوب سرسبز و شاداب دارند زیاده
چه تصدیعه دهد بعنایت حافظ حقیقی سایهٔ همای همایون هستی دولت

عطوفت آگین شیخ محمد امین عامل فیروزآباد مشتمل بر تلازم جواهر تحریر بر یافت باز از فضا[حت]
و بلاغت از جواهر سخن آن مروارید درج نکته پروری و لعل معدن معنی طرازی فیض
رسانی نقش نگین فیروزی تیز و نیز رونق باز از درد مهاجرت و شدت
چه بر طرازد که از بن غم دل چون ماهی در شست بیقراری گرفتار است و رخ
مانند شاخ خزان دیده پژمرده و زار بیت بر سرم هجر تو همان کرده
که کند اره بر سر شانه ۱۲ از انجاکه مقدمه شوق بقید تحریر آوردن رشته
در سوراخ سوزن کشیدنست ناگزیر این مراتب با دراک طبع دراک حواله نموده
بر ضمیر آیینه نظیر واضح و لائح مینماید که مکاتبه مسرت التیام بعد تمادی ایام مصحوب
سوتی رام وارد گشته چهره مهجوران را که بسان کهربا زرد بود مانند عقیق احمر جان
گردانید بحق خداوندی که بهجو[م] فی موصوفست که اگر سر لفظش ادانه در شاهوار و یاقوت
روح خواهم روا است و سر سطرش اسلک لولوی آبدار یا گوهر سر رشته جان انجا[م]
آنچه از اراده تنبیه و اخراج زمیندار فیروزآباد که از بدگوهری پا از بساط اطاعت
فرا ترک گذاشته شیطنت و گمرهی را شعار خود ساخته در پی گوناگون حیله و فساد
میباشد و انکه نظر بر تمرد او صلاح خواجه زمرد نیز بر این است نگارش پذیر خامه
رنگین نگار شده بود مهر با نارای این عقیدت انتما بحکم آنکه سنبه در نظر جوهریان
نیز زود بیش دانش دور اندیش قدری ندارد اما چون فقیر در همین سر زمین
خود را کافور کرده و آلای احوال این حوالی را بارها بالماس امتحان سفته ناگزیر
حرفی چند بتحریر می در آرد که با این جمعیت قلیل با آن قلیل که بسیاری از محاذ[ر]
رفیق او بیند در آویختن مصلحت نیست با عتماد سپاه این افواج که هیچ از احکام شمشیر

از بهر عاقبت اینها فلاح نبرده باشد صلاح مجاز نه بستن نه و اگر خواهد اراده ساعی باز اعوا
مذکور تنبیه آن مقصود قرار گرفته پس حقی از سادات باره که هر یکی در محاربت تهمتن است نه
مانند نازنینان بلوچ تن بدان طلبیده رفیق خود سازند با رفاقت این قسم یلان و همراه ابن عو
پیر دلان غنیم لئیم را هر چند که چون پیل مست به میدان در آید میتوان دندان شکست و گفتهٔ فجره
اگر چه بیشتر از مور و ملخ باشند ناتوان تر از مور و ملخ توان شمرد و بدون آن عزم استیصال
او خیال محال است که بخاطر رسید وسوداء دور از کار است که در باطن شریف متمکن
گردیده شیشه به سنگ زدن و مشت را بستن آزمودن کار ذی عقل نیست اگر اخلاد
گفته باشند که در حین زمیندار پرگنه باڑی با من یاری دارد و وقت کار لازمهٔ مددگاری
بظهور خواهد رسانید نقش بر غلط افتاد چرا که آن مکار اگر چه بسبب گفتار و کردار خود را
راستی آراسته بنماید اما آخر حال از نیام بطون خنجر دغا و سنگین دغل از بغل می
از حیله و فریب و طریق این معنی بنماید بلکه سر او چهرا او را عدو خود باید شمرد و دو
تسبیح سلیمانی و یک تعویذ سنگ یشم مرصع که طلبیده بودند مصحوب پتا کهتری ابلاغ
یافته زیاده نیاز است و پس مکاتبهٔ چهاردهم بستوده آثار سعادت
دثار برگزیده حضرت کریم میان محمد نعیم مشتمل بر تلازم درم و دینار
تحریر یافت عزیز من اگر رای درست داری دست از درم برداری و روی بد
آری و استغنا را شعار خود ساخته از مال هر چه باشد بپاش و بخاکساری ناملی
پرداخته در پی سامان عاقبت باش آنها که در دام دنیا و عزت گرفتار اند نشینند
نمی ارزند بلکه بشامت حرص ثروت و طلب جاه چون پل سیاه رو سیاه اند

بیت

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مرد آنکه بران مبتلا شود ٭ و همین اندیشه

هنرمندان کبیر و دانایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم داشته و سیم این ابنای

برابر نیم دانگ نمی‌شمارند و اشرفی و روپیه را مثل خرمهره بخاطر نمی آرند و حب مثقال

زر را بقدر حبه در دل راه نمیدهند و درهم را بمثال درم سنگ وزنی نمی نهند و ثمن آن

بی نیازی چه سرفراز که حاصل نکرده و کدام راز سر بمهر که برایشان نگشوده بیت

ای دل طلب مال ز آثار دنی ست ٭ افزایش مال مایهٔ کبر و منی ست ٭ از کثرت مال

نیازی نشود ٭ مردی که ز مال بی نیاز ست غنی ست مکاتبهٔ پانزدهم

فیض منقبت صاحبزادهٔ والاجاه میان رحمت الله در تلازم پان صاحب مهربان

فیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم جان سپاری و انکسار معروض میدارد

که ورود نامهٔ والا باعث سرخروئی این بی برگ و نوا گردید در باب پاندان نقره

که امر شده بود صاحب زرگران اینجا ازینجهت که برای بعضی مقدمات با هم تراش

و خراش دارند بحضور رفته اند بنابران لعل چند نبیرهٔ پانی رام زرگر ساکن

خیر نگر را که بیچون ذوالجلال او را در هنر خود دستگاهی کمال بخشیده طلبیده فرما

نموده که پاندان خوش اسلوب که مرغوب طبائع و قلوب باشد زود و شتاب

بسازد بتعاقب که تیار می شود بخدمت والی برکت ابلاغ میدارد زیاده

چه عرض نماید مکاتبهٔ شانزدهم بخدمت خدام

والامقام شیخ محمد ناصر مشتمل بر تلازم عناصر تحریر یافت الله

تعالی ذات شریف و عنصر لطیف مشفق مهربان مکرم عمیم

الامتنان را از باد حوادث دوران در دائره حفظ و امان داراد

رقیمهٔ سامی و نمیقهٔ گرامی وارد گشته موجب آبروی خاکسار بیمقدار
گردید آنچه در باب آمدن عقیدت مندی ریا ایما رفته بود از فرمان پذیری امتثال امر را
سعادت دانسته میخواست که روانهٔ خدمت لازم البرکت گردد لیکن چون موسم
گرما که آتش از حرارتش وام میگیرد مانع آمده ان شاء الله اوائل هنگام باران که
فی الجمله برودت هوا میشود بملازمت کیمیا خاصیت بهره اندوز خواهد شد. بیت ایام
بسر کو بتو پویان پویان ٭ عشاق صفت وصل تو جویان جویان ٭ تا مولید ثلاثه از اربع
عناصر ترکیب پذیرست وجود فائض الجود آن یکتای دو کون فیاض جهانیان باد
مکاتبه بمضمون بخدمت اعزی شیخ محمد شمس مشتمل بر تلازم حواس خمسه تحریر
یافت عزیز دلها سراپا خوبیها سلامت بعد از اشتیاق بحت آیات که زبان قلم
از بیان آن عاجز است مکشوف خاطر خطیر گردانیده می آید نیست که خبر فرحت اثر سامعه
افروز مخلصان حلقه بگوش نشده و ذائقهٔ دوستان یکدل بچاشنی یادآوری حلاوت
نیافته بر خلاف گذشته چشم از آن قرهٔ باصره فتوت آنکه تا لامسه آرزوی مواصلت سرا
سمعت و مست باید شامهٔ دوستی و دماغ یکجهتی رایحهٔ نسیم رقائم عنبر شمائم معطر و معنبر
دارند. مکاتبه بمضمون بعین فرزانگی جبههٔ یگانگی سعید انام
شیخ ابوتراب ساکن بلگرام مشتمل بر تلازم تیر و کمان تحریر یافت فارس
میدان یکتائی عندلیب شاخسار دانائی جدول صحیفهٔ مردمی مرکز دائرهٔ همدمی
همواره از کشاکش چرخ کج خرام در حلقهٔ حمایت ملک العلام بوده هم آغوش شاهد مرام
باشند بعد از دعوات فراوان و تحیات بی پایان مبرهن و عیان نموده می آید که از شدت
مهجوری دل چون احوال پیکان خوردگان بی سپر درد و رنجوری گزیده و ٭ ٭

از نوائب تیغ هجران آن عالیشان چه ازین ضعیف ولاغر کشیدار ی هر کسی

خالص ارادت از ناوک فراق همین نوع خدنگ غم بر سینه میخورد اما عجب است که با وجود

انجموعه خیر و کمال خیرسگال آلسهم ربا از قوس باطن پرتاب کرده در راه اخلاص فرانست

چندان از گوشه خاطر فراموش کرده اند گویا پای شما درمیان نیست و حال آنکه ارباب فتوت با هر که

طرق محبت بسپارند ترکش جائز نمیدارند ازانجا که رشته حیات انسان کوتاه و ناستوار

واقع شده و بسبب گردش آفاق ملاقات آنها کم در قبضه اتفاق می فتد معهذا اگر بسبیل

رسائل مسدود باشد قیاس نتوان نمود که خاطر مهر گزینان را از بند غم و الم حظور بیار روی

گذشته توقع آنست که بنگارش نگین نامها که بنصف الملاقات موصوفست عیش بخش دوستان

وفاکیش باشند دیگر احوال اینجا از زبان سعادت یاب محمد دارا بیگ بید خواهد شد تا دل

هدف تیر مژگان کمان ابرویان نسو و آرام از دست ایشان و زه مقصود در دست آن ز بده

فطانت اندیشان با مکاتبه نورد و هم بخدمت منبع عطوفت علیم شیخ محمد ابراهیم که

برتلازم سیاق قادر علی الاطلاق که سیاه عشا و روزنامچه اشراق جزئی

از خامه حکمت ودفتر بی پایان موجودات رقمی است از قلم قدرت وان نتایج

اخلاق سالک مسالک اشفاق نسخه جامع انشا پرداز منتخب مجموعه املاء انهی

باقی اعمال حسنات تتمه افعال صالحات محاسب حساب نفس الامری مدرک محاسبه

فروغ پیشانی کاملیت روشنائی چهره قابلیت را آنکه کمال بلاغتش ز شهد یابم پیره

واندازه فصاحتش از میزان اندیشه افزون متانت عبارتش کلام فقها سلطان العلم

البدلی حسن خطش خوشنویسان جال استعمال ادستور العمل همواره از خسوف آفات جهان

در امان داشته کلام بخش مطالب دوستان مرادانه و طلعت کثیر المنفعت بدرجه ایست

که اگر عرض ارجمندش دریا کاغذ و دوات شود برخی ازان حالت به تحریر در آید از
ورق انحساب از خلیدن خارج است و سر رشتهٔ این باب از فهرست تقریر فارغ
محاسبان گیتی از ضبط این اعداد لفر سنگها دور اند و محرران عالم بدر یا
سیاق و سیاقش معترف بعجز و قصور ناگزیر بجدعای مافی الضمیر می پردازد که
بموجب اسناد حضور لامع النور در وجه یومیه افادت و افاضت دستگاه فاضل
العصر کامل الدهر شیخ ابو المعالی در پرگنه پالی مقرر است چنانچه در دستور العمل
عمال سابق ثبت گردیده و الآن کروری پرگنه مذکور بگفته غرض گویان که از عمل
دستور واقف نیستند و معاش مردم دیگر قورق کرده میخواهد که بدین وجه سبب
ایذا و اضرار مردم گردد چون استقامت سلفا خصوصاً بودن مومی الیه دران
آواره جا بلکه در تمامی آن اضلاع موجب است و نشان برکت است و جا آنست
یکچندی دیگر ابراد کرده باید رسانیدند انکه بباز یافت آن اراده باید نمود و بنا بر
بدفعات رینباب بکروری گفته فرستاد که حاصل اعمال گذشته ندامت است که شاید از
اعمال مذکوره برگردیده متعرض احوال غربا نشود و اصلا بخاطر نمی آورد لهذا التماس
میدهد که آن گوشوارهٔ جریدهٔ کاردانی این مراتب اکه از اصل و فرع آن خوب مطلع
مفصل در خدمت وزارت و عوالی نسبت عرض کرده پروانهٔ عدم مزاحمت حاصل
نمایند که بخاطر جمع خرج باحتیاج خود نموده بدعا گوئی دولت ابد اتصال اشتغال ورزد
مقتضی التماس آنکه تا الطاف اطوار دوری الطفا نایرهٔ مهجور طریق ابلاغ صحائف مسلوک دارند
تا بوصول النجواطر زمرهٔ مخلصان یکرنگ از سر نو بقا یافته بانواع نضارت و مسرت گرایند
مانند کاغذی زرد در طلبق لهای مهجوران بود تا دائرهٔ فلک در حرکت و بسیط زمین

در سلک نسبت صفحهٔ خاطر بجایزه نشاط ثبت باد مکاتبه لسیم بخدمت ملا
مهربان شیخ محمد احسان مشتمل بر صنعت ایراد حروف تهجی که هر حرف
بسبیل تجنیس آمده بیت دور از تو سر آشفته تر از دود چراغم * بی بزم تو خون میچکید
از چشم ایاغم * الف قامت این گوشه گزین تنها از بار الم جدائی آن تاب مهر چندی
ثاقب سپهر بلندپایه مانند حلقهٔ جیم خمیده و حالت این ره نورد بادیه آشنائی از شدت
هجران آن جمعیت بخش سراسیمه خاطران چون زلف خوبان پریشان گردیده جگر از بس
داغ که از هر بن مو خون می تراود چون مرغ نیم بسمل در تپش و اضطراب است و دل
در درد که آه سرد و رخ زرد بر آن دال است شب و روز در التهاب و چشم با تبادر
گوهر اشک پرداخته و جان متاع صبر و شکیب را بیرون انداخته غرض
که شدت مفارقت و الم مهاجرت که کار این زار بی تسکین را بدم واپسین رسانده
مفصل بتحریر و تقریر نمی در آید بیت قلم برداشتم از ناصبوری * که شرح این دل پرخون
نویسم * ولی زین قصهٔ دلسوز و جانکاه * قلم لرزید گفتا چون نویسم * جامع المتفرقین
نمود بر لطیفه انگیزد که حجاب مباعدت از میان برخیزد و شرف ملاقات اشرف دست
دهد و این همه شدت و کلفت برطرف شود بیت چو چنگ از هر رگ من نغمهٔ عشرت فرا خیزد
اگر بخت افگند سر رشتهٔ وصل تو در چنگم * بالفعل از آن صدرنشین اهلبیت ترصد است که
بکیمیای یاد آوری صاد وجود این بی ریا زر گردد بیت لطف تو چو کیمیاست من بنده چو
مس * هر مس که بکیمیا رسد زر گردد * اعتضاد من از زبان اخوی محمد طاهر
ظاهر شد که شیخ محمد و غیره مدعیان دوستدار به محمد امان و شیخ برخوردار بکچهری
داده بر آن آورده بودند که گواهی دروغ داده حق خیر سگال پایمال نمایند آن

نافع الخلق و جامع الخلق مانع آمده آری سوای ذات پیمبران نشنود مُهر در ان شهر کیست که لعین عنایت و عین غور گشت زار ارب مخلصان شاداب دارد فاعل حقیقی عم دولت آن عنقای قاف مردمی و مروت بدجای اعتکاف گزینان گوشه مراد بیفزاید ملاذا هنوز آن متخاصمان میخواهند که مردم دیگر را فریفته زر ساخته بگواهی کذب و کلام دروغ کار از پیش برند توقع از لطف عمیم آنست که چنانچه سابق از منع و زجر آن مفاخر اندیشان آن جماعه دست ازین منصوبه پریشان کوتاه داشتند اکنون نیز معقول نمایند که طریقه باطل بگذارند زیرا که واویلاها ارباب حق آخر مهلک مبطلان میگردد بیشتر چه نویسد سعادت یار و چشم بخت بیدار باد

نوع دوم در مراسلات مراسله اول

مشتمل بر ترک الف وصول مکتوب مرغوب سلطان بخت و خصوصیت مجموعه خلق و فتوت شیخ رحمت موجب بهجت و مسرت گشت بجهت قبول کردن نسبت سنود مسند فرخنده رو محمد مهر و لصبیه عمو خود که مرقوم قلم عنبرین رقم نموده بودند در خور نوشته قبول کرده منجم طلبیده پرسیده شد سلخ شهر ذیحجه روز سعید و میمون گفت بر طبق سنت نبوی و سنت مصطفوی بروز مرقومه نسبت مقرر کنند

مراسله دوم

مشعر بر ترک با تحریر یافت صراف خزینه ازل خازن گنجینه لم یزل نقود نفیس عشرت و شادمانی و اجناس نوادر کامرانی در کارگاه آن مجموعه شرائف انسانی جامع کمالات روحانی وحید دهر یگانه عصر شیخ محمد ضیا موجود و مهیا داراد شوق دیدار فرخنده آثار را نهایتی و آرزوی لقای فرحت افزا را غایتی نیست بیت

شمار شوق ندانسته‌ام که تا چندست ** جز اینقدر که دلم سخت آرزومندست **

ایزد متعال زود دیدها را میسر آرد

ملاذا دران ایام که این ستهام در لکهنو رفته از السنه عوام مسموع گردید که رفعت و عوالی منزلت

شیخ شرف الدین به خدمت امینی و فوجداری چکله کوژه و دیگر متعلقه تیول و کلای سرکار
عالی متعالی مقرر شده و از بس اینکه افواه عوام را اعتماد نشاید گر دامیدگاه اخوان شیخ
الله بیشمند نام غلام خود را جهت تحقیق آن در خدمت حقایق و معارف آگاه افادت
پناه میان نور الله که عوالی منزلت را در خدمت ایشان اعتقاد تمام است فرستاده مشار
قلمی نمود که آنچه شنیده میشود مقرون بصدق است از آن هنگام تا این وقت که دو ماه
لیل و نهار در انتظار اثری از آن مقدمه ظاهر نگشت از انجا که مردم وزارت و عوا
دستگاه شیخ سعد الله صاحب الکثر طرف آتاوا آمد و رفت دارند توقع که آن سر حلقه
عالی رایان یکی از آشنایان خود را امر قوم نمایند که کیفیت رفعت دستگاه شیخ
شرف الدین تحقیق کرده مندرج سازند زیاده چه نویسد مراسله سوم مشعر
تا از طرف شیخ خرم تحریر یافت نشاط خاطر و انبساط باطن و ظاهر آن برگزیده انفس
و آفاق عنوان صحیفه وفا و وفاق سالک سبیل معانی هادی طریق خدا در ما
ملاذ و واثق محمد صادق روز افزون با فرح شوق آرزومندی دیدار فرخی آثار
که مانند حسن اخلاق آن مقبول بارگاه علی الاطلاق پایانی ندارد منکشف
خاطر خطیر گردانیده می آید دران هنگام که آن سرمایه فضل و کمال برای
دیدن محبان وفادار آمده کلبه احزان این نحیف را بنور جمال شریف منور نمودند
این بی ره نورد بادیه اخلاص میان آن قدوه دانایان معنی طراز عهدی شده بود که
اوائل هنگام بهار که فراش باد صبا بساط زمین الفرش زمردین بهار برای
مشاطه روزگار شاهدان چمن و نوریان گلشن را بجلوه سبز می آید بعزم سیر اول
بکلبه این داعی بالخیر رسیده بعد از آن سو که صلاح محبان بکنند باشد عنان عزم

مسطوره

معطوف خواهد شد لهذا الحال که موسم بهار در رسید یاران صادق الوداد در تطبیق وفا
قرار داد مهیا شده جویان راه آن نفس آگاه اند یا مون که زود بقدوم نشاط لزوم مسرور
گردانند و یاران جانی را از نگرانی وا رهانند و اراده مخلصان همدم بران مقرر شده
که بعد آمدن آن معدن اشفاق دل قدوه درویشان آفاق شاه عبدالرزاق بحرا
که بنا بر رای صفا و دل شناسا از شغل این قدر ارباب هوا کناره گرفته در موضع بانسا
حق و یاد صانع مطلق مشغول اند باید دید و گل فیض از ان گلشن ایقان باید چید
بعد ازان اگر صلاح آن سرمایه صلاح خواهد بود جانب قصبه سلون روانه شده مرشد کامل
هادی آگاه دل زبده عارفان حال و سلف شاه اشرف را سلمه الله تعالی دیده فایده
کونین حاصل کرده شود و اسلام مهر التیام چهارم به برادر ستوده صفات
سرمایه جان و دل محمد عاقل مشتمل ترک تاخیر یافت برادر عزیز و افر تمیز
محرم اسرار حقیقت واقف نحو امتیاز طریقت بهرچه شاید محظوظ و از انچه نباید محفوظ
باشند بعد از مراتب شوق که مافوق آن متصور نیست مخفی نماند شنیده باشند که آن
برادر فرخنده فرجام در آن هنگام که این ممنون ولی بود در خلوت نشسته بودند
خود از مهمان بسته بود در قصبه بجنور آمده بودند ولی انکه باین جانب آگاهی
دهند باز راهی شدند ازین معنی بسیار تاسف روی نمود زیرا که صحبت
همراز و ملاقات همدمان دمساز مخل و مانع خلوت نیست چنانچه گفته اند بیت
خلوت از اغیار باید نی زیار ❊ پوستین بهر دی آمد نی بهار ❊ بهر حال بعد ازین
هر گاه بیایند فقیر را در حالیکه باشد اطلاع داده بملاقات بهجت سمات خود مسرور
بیت بهار عمر ملاقات دوستداران است ❊ چه خطر بود خضر از عمر جاودان تنها

مراسلهٔ پنجم بجناب ولایت و برکت مخدوم معالی شیم حافظ ابوالقاسم مشتمل بر تبرک
جیم بحسن تحریر یافت حافظ حقیقی ذات فیض سمات آن نوربخش پیرایهٔ دین زینت
افزای بزم یقین فروزندهٔ شمع علم و کمال فرازندهٔ لوای حلم و افضال ظلمات
قلوب را انجلیات تاریکی خاطر را مشکوة دُر یکتای بحر فصاحت گوهر گران بهای
کان بلاغت سرامد دانشوران باریک بین سرگروه دانایان دقیقه گزین از حفظ
عنایت خویش داشته فیض بخشای عالمیان داراد بعد تقدیم آداب و تسلیم که صیغهٔ
معتقدان صمیم است معروض رای زرین خاطر مهرگزین میگرداند که قبل ازین فضایل
و کمالات دستگاه میر اسدالله نوشته بودند که قبلهٔ مسترشدان راسخ الاعتقاد و کعبهٔ
واثق الانقیاد منازل شناس عالم قدس حقائق دان معالم انس قطب سپهر هدایت
خورشید فلک معرفت میان صاحب سلمه الله تعالی بفرخی و فرخندگی قطع
منازل و طی مراحل نموده شانزدهم ذیقعده بلدهٔ دهلی را بقدوم میمنت لزوم
رشک گلستان ساختند و عنقریب بخیر و خوبی عنان انصراف بطرف بلدهٔ لکهنو
میسازند باز تاحال که مدت دو ماه گذشت نسیم خبر از ان گلشن فیض نرسیده درینولا که
رفتن سامی در تکیه اتفاق افتاده مصدع میگردد که اگر کیفیتی تازه از ان آستان فیض
نشان رسیده باشد ارقام فرمایند که خاطر عقیدت مآثر را نگرانی است زیاده ابرام [illegible]
مراسلهٔ ششم به زبدهٔ دوستان بی ریا محمد ضیا مشتمل بر صحت [illegible]
حا تحریر یافت مخلص پرور دوست نواز مراسلهٔ ابتهاج بخش بسعادت [illegible]
[illegible] افروخت کلبهٔ تاریک دوستان را ضیا بخشید انچه از اظهار [illegible]
امین که این اخلاص گزین امسال غلهٔ زمین متعلقهٔ مدد معاش مشار الیه

که ذره ذره هواخواه است امید بهر مرقوم خامه مشکین شمامه گردیده بود چهنه بابها بت

غیرنیت این داعی بالخیر متعلق نیست لیکن کیفیت این است که در حین مل مزارع آنجا

بهفت روپیه سابق دستگردان مشار الیه داده بود و ازین جهت که آن اسامی باوجود

انقضاء وعده در اداے آن اهمال میکردند غله این فصل عوض قرض

خود نگاهداشته در ینصورت تقصیر فقیر نیست توجه نموده مومی الیه را معقول

فرمایند که دین او دیده غله خود ببرد و عبث مرد آدمی را بدنام نکنند زیاده ادب است

مراسله هشتم بنام شریعت و فضیلت پناه قاضی قصبه بریلی مشتمل بر ترک خاتحر

یافت انجمن شریعت غرا و محفل ملت بیضا بوجود شریف و عنصر لطیف

زیب دیوان عدالت زینت افزای ایوان نصفت عمده ارباب اسلام و ایمان

اسوه اصحاب صدق و ایقان حامی طریقت نبوی و شریعت مصطفوی حضرت

جی رونق گیر و جلا پذیر باد. بعد تمهید مراسم عقیدت و تشیید لوازم عبودیت معروض

رای بیضا ضیا میگرداند که حامل عریضه نیاز محمد علی بیک منزل حویلی در قصبه بریلی

و سید عبد القوی ساکن قصبه مذکور بغرور جاه و ثروت او را ناتوان و کم قوت شمرده و

ازان حویلی بیجا کرده رجا انست که درینباب توجهی مبذول گردد که دست متعدی کوتاه شود

و این مرد مظلوم بهمین توجه شریف بحق رسیده بشکر سامی رطب اللسان عذب البیان

باشد دولت جاوید غلامی کنا مراسله نهم بجا اذی استظهاری

سمیان بشارت الله مشتمل بر ترک دال التحریر یافت ملاذا معاذا بوصول ملاطفه

ریاض اخلاص محبان سرا پا اختصاص نضارت پذیرفت و خارستان خاطر محبان مهربان

رشک بهارستان گشت بنابرای ساختن عمارت متصل محل خود ابشارت اشارت فته استظهار امکان

زیرا که بمکتسم بر شکال بر نگذرد پس تمام شهر لها ظرف هست پس ساختن خامه تزیل گاه
کار عاقلان هیچ گاه نیست بیشتر اختیار هست العاقبة بالعافیة مراسله مشتمل
بر صنعت ترک ذال تحریر یافت آنچه مثال داد و بهیمال آن هنگامی قبلهٔ تحقیق
هادی آگاه دل ناسکان کعبه تدقیق برگزیده کونین حاجی حرمین الشریفین حاجی محمد
را کامیاب مطالب دارین مآرب نشأتین ارادا صحبت و ابرکت از هرچه نویسید کم
است و زبان قلم در بیان آن ابکم لاجرم انیم اتب احوال وجدان آن همه ان نمود
مکشوف دل فیض منزل مینماید که باستماع مژده بهجت افزا نوید نشاط بیز است تشریف
شریف بخدمت خان والا و شمول شدن بعواطف بیکران هزاران هزار انشراح و
اندوخت و در باطن اخلاص مواطن صد جا شمع کامرانی افروخت الحمد لله که اندر
ساحی بقرب جوار واقع شده حلتیم اخلاص انست که همیشه بنگارش نامجات بهجت
آیات یاد فرما باشند مهربانا افادت و افاضت پناه فضیلت کمالات دستگاه
نور الله که بدرس علم و بنیه در قصبه دلوگام قیام و با ستیها دستی تمام دارند حکام
سابق نظر بر استحقاق ایشان برآخرج حلمیه ورثه ایشان که اکثر بدر وازه آن بد
فتوت کیشان رد میشوند که وسیه یومیه بر بحال سائر قصبه مذکوره مقرر کرده بود بحال
که بر گنه مرقوم بجاگیر خان موالیه تنخواه گشته خان مشار الیه وسیه ازان یومیه کم کرده ازا
بالتفاق حسنه استقامت شریف آنسرکار صورت گرفته و نیت فیض طویت بتوفیق ازلی
در سر انجام مهام کافه انام مصروف ترصد انست که هرگاه قابو دست بهم دهد از سعی و
کوشش بکار برده روزینه مسطوره بدستور سابق بحال کنانند زیاده ازین اطناب گستاخی
است مراسله [illegible] بخدمت خان والاشان شمس الدین خان

مشتمل

مشتمل بر ترک را تحریر یافت عنایات الهی توجهات شاهنشاهی شامل حال مسعود مآل
قطب فلک بهجت و مهر سپهر بلندی ناهید سمای حشمت و بخت بلندی ناصب اعلام
ناظم مهام بسالت اقبال و معالی پناه شوکت و عوالی دستگاه خان رفیع
الشان مخدوم مخلصان باد بعد تبیین اشتیاق صحبت لازم البهجت که بقلم
گنجد مشهود باطن فیض موطن نموده که مخلص صمیمی از خدمت دیوانی صوبه الهآباد
عزل آمده مدت دو سال به پیشگاه خلافت و جهانبانی مانده بعد از انکه حقیقت دینداری
بنده من کل الوجوه پیش متصدیان سده سنیه بوضوح پیوست بخدمت دیوانی صوبه
ملتان خلعت عنایت پوشیده داخل صوبه شده بنظم مهمات آنجا مقید گشت خان بلند
مکان سلامت بنده زاده محمد تقی بجهت شادی کتخدائی خود عزیمت وطن از دکن
آن نواحی باآن عوالی پناه مقرر است لهذا تصدیع اوقات سامی میگردد که
مطلبی و مقصدی که مخلص باآن شوکت پناه تصدیع دهد توجه مبذول خواهند
داشت ایام بکام باد هر انسلکه یازدهم بخدمت صدارت پناه شیخ امان الله
مشتمل بر ترک را صدرنشین چار بالش صدارت و اجلال و ساده آرای انجمن کمال
شناس بقیاس مضامین علیا گوهر سنج قرطاس فضلا صدر مکارم اخلاق مورد
اشفاق همواره بر منصه صدارت و کامرانی جلوه گر باشند بعد دعای ترقی عمر و دولت شوق
خدمت وافی البهجت روشن رای جهان آرای میگرداند که قدری وجه مدد معاش
شرافت پناه شیخ صدر الدین که با این اخلاص نهاد در ربطه اتحاد دارند بموجب فرمان عالیشان در
سواد قصبه صدرپور مقرر است صدر سابق بنابر عنادی که با مشارالیه داشت سوادن تصحیح
خود اغماض نموده شیخ مسعود مرحوم است که برای مقدمه صدر بحضور صدر الصدور

چشم پوشی ۱۲

بر وودرین ایام خدمت صدارت این سرکار با آن صدر الصدور دولت و افتخار مقرر شده
با استماع طنطنهٔ فیض رسانی سامی متوقف شده بخدمت گرامی میرسد مامول که توجه و حسب بنده ول
داشته به متصدیان آن بفرمایند که تصحیح نامه بمهر خاص نمایند. و بعلت عدم تصحیح حقیقت بتفصیل
متعرض احوال این مسکین نشوند طلسلم ممدود باد مراسله دوازدهم
مشتمل بر تبرک سین تحریر یافت آفریننده لوح و قلم آن عطارد فلک خبرت
و هوشیاری مشتری اوج رافت و کامگاری گوشوارهٔ جبین درایت و دانائی
منتخب مجموعهٔ فطانت و بینائی راقم پیشانی اهلیت کاتب اوراق ادبیت
متحدان عطوفت پیرای بهیه رای راکامروای مطالب محبان دارا د بعد تمنای
مواصلت که مجملی از آن مفصل گزارش و نگارش نمی پذیرد و مبیندان بیان گنجایش
نمیگیرد بر ضمیر یگانگی تخمیر پیدا مینماید که درینولا پروانه درگاهی بمهر نواب عمدة
الملک مدار المهام بنام وزارت و معالی پناه وارد گردیده که مبلغ مطالبه ذمه بنده
درگاه خلائق پناه بموجب فرد علیحده بمعرض وصول درآورده داخل خزانه عامره نمایند
و فرد که ملاحظه شده پانصد روپیه محرران دفتر دار القلم داده اند و حال آنکه خیرخواه خوب میداند
که زیاده از صد روپیه نخواهد بود و بنابران مرقوم قلم محبت میگردد که این مراتب را تحقیق
کرده بنگارند تا معلوم شود که متصدیان دربار جهان مدار این زر را از کدام بابت
نوشته اند ایام شادمانی دیرپا با مراسله سیزدهم بخدمت
اخوت و عطوفت پناه شیخ عنایت الله مشتمل بر تبرک سین تحریر یافت جمعیت
صوری و معنوی قرین روزگار خجسته آثار اخوت و عطوفت پناه رافت
نکهت دستگاه طراز آستین لطافت نگار گریبان لطافت ✤ ✤ ✤ ✤

منبع عاطفت و مهربانی مجمع مرحمت و قدردانی امیدگاه اخوان پناه برادران یاد
بعد از ابراز مراتب آرزو و نیاز و اظهار لوازم عجز و انکسار مرقوم خاطر عاطر گردانیده
می آید که وصول مفاوضه واجب التکریم و ملاطفه لازم التعظیم که محتوی بر خیریت ذات
بهجت صفات بوده موجب الوف مسرت و باعث صنوف بهجت گردید آنچه از تعمیر بیاد زمین
متعلقه محمد یعقوب که برای صحن حویلی مطلوب است و اظهار الدیار معمار که بر تقدیر بیع آن
زمین مرقوم حویلی بآئین پسندیده ترتیب می پذیرد و الا کج میگردد مرقوم قلم خجسته رقم
گردیده بود مهربانا اگر موهی الیه زمین خود را بخوشی و رغبت دست آن گرامی منقبت بیع نماید
پس بلا زمان بفرمایند که وجه قیمت رسانند و این زمین را بستانند و در صورت عدم
رضامندی روا دار غصب و تعدی نشوند که حسن عاقبت را زیان دارد و از کجی
خانه باک نیست حق تعالی ساکنه حویلی را راست و درست دارد که بزرگان گفته اند بیت
ای دوست چه خانه میطرازی چو دو سازی به زخانه سازی زیاده جسارت از حد
نعیست مراسله چهار دهم مشتمل بر صنعت ترک صاد تحریر یافت حکیم
علی الاطلاق آن مرهم بند جراحت دل خستگان گره کشای کار فرو بستگان مهر
سپهر حذاقت و بهروزی اسقلیبوس دوران جالینوس زمانی یگانه آفاق حکیم
عبد الرزاق را فرحت بخشای ارباب قلوب اراد لعبد آرزوی دیدار میمنت آثار و شوق
ملاقات بهجت آیات که مافوق الغایت است مرقوع ضمیر منیر نموده می آید از آن هنگام
که آن آرام بخش خواطر حزین از موضع سورج پور جدا شده جانب بلده لکهنو رفته اند از
خیر مآل اطلاع ندارد دل اتحاد منزل را نگرانی است چنانچه از جهت انتظار آدم را بخدمت
سامی فرستاده توقع است که بارقام سلامتی ذات بابرکات دوستان مشتاق را خرسند وقت

وشاد کام دارند مهربانا مکتوب مودت رحمت شده از آن وقتیکه از بریلی در اینجا رسیده یکچندی از فرقت
مزاج بجوشش و اختلاج بسر برده الحال از ده و از ده روز بکول دل پیدا شده ساعتی آرام
ندارد در چاره دوائی مؤثر ترکیب داده ابلاغ دارند که بتوجه اشرف هوالی ال و بر طرف گردد
زیاده ابرام نرفت **مراسله پانزدهم** بخدمت استظهار
مخدوم سید معصوم مشتمل بر تبرک ضاد تحریر یافت ابواب بهجت و شادمانی اسباب
کامرانی بر روی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آرای بزم نظم گستری زینت افزای
محفل هنرپروری شیرازه بند مجموعه سخن سلسله بند معانی نو و کهن خاقانی عصر فرد و
دهر گشاده و آماده باد بعد از اشتیاق وافی مشهود رای صافی میگرداند که آن بهمت
و اقبال پناه نتیجة الامارت میرزا الماس که قدردان معنی اساس اند و صاحب طبع و سخن
شناس و بصحبت دانایان نکته آفرین سخنوران دقیقه گزین میل تمام دارند و تا اینوقت در هر
مجلس که مذکور دانشمندی بمیان آمده برغبت کمال طلبیداشته انواع رعایت و اقسام
عنایت بجا آورده الحال که تاریخ نوزدهم شهر محرم الحرام است ذکر مسائل فقه درمیان
آمده فرمودند که اگر شخصی از اهل طبع این مسائل را در سلک نظم انتظام دهد بسیار خوب
است و دستار جوهر لیاقت و سخندانی آن مجموعه دانش و معانی ظاهر ساخته خواهد
و مشتاق قدوم میمنت لزوم گردانیده چنانچه بشوق تمام خط طلب ارقام نموده مبلغ
دو صد روپیه برای خرج راه نزد آن خردآگاه فرستاده اند آمال که زود شتاب
تشریف آرند **مراسله شانزدهم** بمیر محمد یقین دیوان صوبه بنگاله
مشتمل بر تبرک طالع تحریر یافت وزارت و اعوالی پناه ابهت و معالی
بعد از سلام خیر انجام و اشتیاق تمام مکشوف آنکه درینولا از وقایع

از وقایع صوبهٔ بنگاله بعرض اقدس اعلی رسیده که بسالت و ایالت پناه بشارت خان قلعهٔ
موضع سری نگر متعلقهٔ زمینداری سمری مفسد را محاصره کرده بعد محاربهٔ بی پایان ترددات
نمایان مفتوح ساخته و زمیندار مرقوم را با بسیاری از متمردان آن قوم که رفیق و نوکر او
بودند بقتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یادگار سوانح نگار آنجا در افراد علیحده اخ
معروض داشته که زمیندار راجه رام نام از معاندان آن نکوهیده فرجام دغا کرده از هم
گذرانیده و بعد کشته شدن او کسان خان مشار الیه آن قلعه را در تصرف خود آورده اند
حکم مبرم و فرمان محکم عز اصدار یافت که بندهٔ درگاه خلایق پناه بان وزارت و عوالی
دستگاه بنویسید که مقدمهٔ فتح قلعهٔ مذکور و قتل آن مقهور بواقعی و تفصیل لازم بجناب عالمیان مآب
معروض دارد باید که موافق یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آرند العاقبة بالخیر و العافیة مراسلهٔ
هفتم بخدمت مجموعهٔ فیض و فضل شیخ ابو الفضل مشتمل بر ترک خط تحریر یافت مهربانا
عطا وزارت و عوالی پناه دیوان صاحب سند موازی یکصد بیگه زمین از پرگنه مورانوان
بجهت خرج خانگاه حقایق و معارف آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد اکرم
نوشته دادند خصوصیت هنگ جگت سنگه چودهری آنجا با فقیر عهد کرده رفته که اراضی
مذکور را در موضع زید پور متعلقهٔ زمینداری خود پیموده بدهد چون منصب حکومت آن محال
بوجود آن معدن فضل و کمال مزین و محلی است آمال که بهیچ لا از توجه و تاکید مبذول فرمایند
که چودهری مرقوم زمین خوب صالح از سواد آن قصبه پیموده بتصرف کسان شیخ مشار الیه
واگذارد که بر وقت تردد ننماید و السلام مراسلهٔ نهم بخدمت امیدگاهی شیخ
خلیل الله مشتمل بر ترک عین تحریر یافت ظل رحمت و سایهٔ مرحمت قبلهٔ کونین
و خداوند نشائتین تا دور فلک الافلاک و ثبات کرهٔ خاک

بر تارک بندگان بسته تمام شیوه طلبه مستدام باد پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم التماس
مینماید که ازان هنگام که آن قبله و الا مقام جانب قصبه نگرام تشریف برده‌اند از رود داد آن
نواحی هیچ آگهی نیافته ازینجهت خاطر فاتر انتظار بسیار دارد امید که از احوال مستوره حال
پیهم قلمی میفرموده باشند که موجب طمانیت خواهد بود قبله من شنیده شد که محبت و
رافت پناه ثناء الدین درین روزها بر دهی تاخته مواشی بسیار بدست آورده اند اگر
این خبر مقرون بصدق باشد چند راس گاو خوب قسم اول انتخاب نموده بگیرند که
درین سال قبله گاهی شیخ محمد فاضل سلمه الله تعالی اراده کشتکار دارند زیاده چه
التماس نماید مراسله نوزدهم مشتمل بر ترک غین تحریر یافت معنی شناس
حرکات علوی رموز دان انقلاب سماوی نقشبند دور افلاک نکته پیوند دائره زایچه
باریک بین مدارج سپهر برین مراتب سنج منازل پروین چشم دانش و بینش را
ضیا بخش دریا همواره از انقراض زمان مصئون و محروس باشند بعد از شوق حضور
بینش مکشوف رای دور اندیش باد که درینولا نوشته رفعت و عوالی پناه میرزا خیر الله
پرگنه شاه پور بطلب خیر طلب رسیده بر وفق آن اراده دارد که زود و شتاب
خود را بخدمت ایشان رساند لهذا مصدع اوقات میگردد که دقیقه سنج
خرد آگاه نگاه بسعادت ستاره ها نموده تا آخر این ماه تاریخی که مبارک و سعید
باشد اطلاع دهند که دران روز میمنت اندوز راهی این نواحی گردد زیاده ادب
مراسله بیستم بخدمت عالی شیخ ابو المعالی مشتمل بر ترک
فاتحه تحریر یافت ملاذا اعتضادا وصول مکاتبه محبت پیرا باعث نشاط گردید
آنچه درباب نوشتن حقیقت تسخیر قلعه موضع بیرنگر متعلقه زمینداری بهاره

تحریر پذیر خامهٔ مرحمت شمامه شده بود مهربانا حقیقت امر اینست که بتاریخ نوزدهم شهر
شوال زیب مسند دولت و اقبال میر کمال قریب و صد کس از جوانان ابطال و دلیران
عرصهٔ قتال انتخاب نموده لباس شناسیان در بر کرده از پیش خود رخصت آن صوب ساختن
چنانچه آن جماعه هنگام شام در موضع مذکور رسیده بر دروازه قلعه نزول کردند متحصنان
بیخبر ازین معنی مزاحم آنها نشدند بلکه بتواضع و مدارات پیش آمدند و بعد ازان که دو
پاس از شب بگذشت جوقی که بسپهداری میر بهاری از عقب آنها روانه شده بود
بر سر آن قلعه رسیده جماعهٔ اول که سپاهی شعار بودند بلباس هراس پیش آمدند
با مردم آنجا ظاهر نمودند که بیرون قلعه غنیم گشته بیتوییم اگر اندرون درآییم بقول آنکه
مرگ انبوه جشنی دارد بهمراهی ایشان از جان دهی دریغ نخواهد بود حاصل که باین
منصوبه درون قلعه آمدند بهرگاه میر مذکور با جمعیت مذکور آن قلعه را گرد کرده در بگشادند
و جماعهٔ اول و ثانی از درون و بیرون شمشیر را علم کرده بسر متخاذیل ریختند
و خون آنها بخاک مذلت آمیختند چنانچه احدی از متحصنان جان بسلامت
نبردند قلعه با تمامی امتعه و اقمشه و اسلحه بدست مبارزان اسلام درآمد حقیقت
این بود که اعلام نمود در جشن سرور و آرام زاهر باد و السلام مراسله
بست و یکم از طرف شیخ رحمت الله مشتمل بر ترک قاف تحریر یافت فروغ
ناصیه سعادت و ارجمندی ضیاء دیده بخت بلندی برخوردار کامگار ستوده
سیر بخت جگر نهال گلشن عزت و جاه میان نصرت الله همواره در
پناه حضرت ذو الجلال بوده خرم و خوشحال باشند بعد از دعوات فرحیات و
آرزوی دیدار فرحت آثار مخفی نماند که صدارت و عوالی منزلت دیوان صاحب سلمه الله تعالی

بخدمت سوانح نگاری پرگنه مهو نمبارهی بتاریخ یازدهم شهر محرم باینجانب تفویض نمودند پس
در خلوت طلبیده و آنچه باید ارشاد فرموده رخصت کرده چنانچه همان ساعت در همراهی ارادت نگار
لهذا نوشته میشود که آن برخوردار رخت پوشیدنی و فرش و دیگر اشیا که برای همراهی مطلوب
است بموجب اظهار رهوشنه پیاده زود و شتاب شتاب بفرستند مراسله
بیست و دوم بخدمت مقرب عقیده بانی مقبول بارگاه صمد اضیا بخش دلهای
شاه لطف الله قادری از طرف اقبال و معالی پناه میان محمد حاتم مشتمل بر ترک کاف تحریر یافت
پیر روشن ضمیر سلامت چهار سال بندگیها زچند سال بهوا اسلام در سرکار آماده ... بواسطه
نخست این اتب بعنوان مناسب بعرض اقدس اعلی رسید باعث عفو جرایم و صفح ذمائم او شود بعد ازین سعادت
عظمی مشرف شد بغلامی آستان قدسی در آید تقصیرات و خطایای او بمرتبه افراط رسیده احدی از
اعیان و مقربان را برای عرض مقدمه جرات نمیشود لهذا اراده خاطر او در عقده تاخیر
افتاد چون سخن الای آن مقتدای غنی و فقیر پیش استادهای پایه سریر تاثیر تمام
دارد توجه فرموده آنحضرت مقدمه و بعرض سانند تا خواهش باطن او بعرصه ظهور در آید
آفتاب هدایت تابنده و پاینده باد مراسله بیست و سوم مشتمل بر ترک لام
تحریر یافت بر ضمیر منیر زبده خاندان مصطفی اسوه دودمان مرتضی صدر نشین بزم
عزت و تمکین میر سید محمد امین پوشیده و پنهان نماند که پریروز از نوشته شیخ
محمد ظهور ظاهر شد که دزدان نکوهیده سیر بتاریخ دوم شهر رجب موضع ظفرپور را از قصبه
کسان مشیخت و شرافت پناه محمد نواز برآورده خود با مردم بسیاری در آن موضع استقامت
ورزیدند صباح آن شیخ مذکور بر آن موضع تاخت نموده دزدان مرقوم را محاصره کرد از طرفین
جنگ عظیم در میان است فقیر بمجرد استماع آنخبر جراحت اثر زمینداران نهات را پیش خود خوانده مصحوب

که روانهٔ آن صوب شود درین اثنا استماع رفت که مفسدان نکبت شعار بنشیب از ده برآمده آواره
دشت ادبار شدند هنگام برآمدن جمعی کثیر از متمردان شقاوت تخمیر کشته و اسیر شدند بنابران
مرقوم خامهٔ نیاز میگردد که اگر خبر فتح مقرون بصدق باشد در خدمت شیخ صاحب
مبارکباد رسانند و در صورتیکه هنوز جنگ قائم باشد شبا شب آگهی دهند که بعجلت
در انجا رسیده شریک کار گردد شاهد بهجت هم آغوشش باد هر اسلهٔ السبت و
چهارم بدست بی بدل سنتوکه رای بترکیم ترقیم یافت چهرهٔ روزگار خجسته آثار
عنوان نسخهٔ دوستداری فهرست جریدهٔ هوشیاری روشن عقل ستوده رای
سنتوکه برای نغارهٔ فضل حضرت داور زیبا و سیاد و بعد فراوان اشتیاق که اگر نویسندگان
آفاق باتفاق گرد آیند هرگز بسیاق و سباق آن دفتر بی پایان پی نبرند واضح و
لائح باد که بیباقی پرگنهٔ شاه پور وغیره که وزارت و عوالی دستگاه دیوان صاحب متعلقه باجاره
هواخواه داده بودند بعنایت آلهی بطبق قرار داد زر آنجا رسانیده شد و الحال سال نو در رسیده
تمهید نسبت که آن نصیر الاحباب نوعی سعی و کوشش بکار برند که بدستور سابق بیباقی آن
پرگنات بعهدهٔ دوستدار تفویض ماند زیاده چه نگاشته آید هر اسلهٔ السبت و
پنجم مشتمل بر ترکنون بخدمت معدن شفقت و اخلاق شیخ خدابخش تحریر یافت
استظهار امجد و ماخذ بست بخشیگری صوبهٔ اودیسه بسیادت و عوالی مرتبت میر
صلابت که فقیر را در خدمت مشار الیه از قدیم دوستی هست از حضور سند امر سمر در
مقرر گردیده و میر مرقوم که به بلدهٔ کوڑه رسیده در کلبهٔ هواخواه فرود آمده بعد
ملاقات یکدیگر ظاهر شد که موصی الیه را پیش دست مطلوب است چنانچه
طلب جوهر لیاقت و کارپردازی سامی ظاهر ساخته مشتاق گرده

لهذا تصدیعه میدهد که اگر اراده چاکری در خاطر شان باشد زود باید رسید والسلام
مراسله بیست و ششم به زبده دانایان شیخ نعمت الله به ترک و تحریر یافت
ملاذ احبا اعتضادا شنیده شد که بهاری نام شخصی در قصبه باری پیدا شده به اظهار
آنکه من کیمیاگرم مردم بسیار فریفته او ساخته حتی که آن اعتقاد شده است با
بدنهاد اعتقادی بهم رسانیده اند از انجا که مشار الیه مردی دغاباز است چنانچه پیش
ازین در بلده بریلی مبلغی کلی از برادران خان عالیشان صالح خان متصرف شده
گریخته رفته باید که آن استظهار زینهار از دست آن مکار حرام دغا نه چشند بلکه مردم دیگر
را از نیمعنی آگاه سازند تا احدی چیزی یا پشیزی به امید کیمیا بآن عیار سپرده یا
ریا داده ضائع نکنند زیاده زیاده است مراسله بیست و هفتم
بخدمت شفیق فی الاحترام شیخ محمد نظام به ترک با تحریر یافت فیض بخشا عالی
منشا در ینولا از نوشتجات اخلاص اساس شیوداس معلوم شد که میر محمد باقی خدمت
کروری بندی پرگنات پائباقی سرکار باقی آباد که از حضور لامع النور به محمد رضوی
برادر فدوی مقرر است بنام یکی از آشنایان خود میگیرد و مرضی وزارت علوا
منزلت نیز همین است از انجا که این نخیف را در خدمت دیوان الصاحب چندان عبودیت
درویش شناسی نیست و محض بر لطف آن مراد بخش نامرادان نازان و ستاده
میباشد امیدوار است که درینباب نوعی طریق الطاف سعی مرعی گردد که خدمت
آن محال به برادر عقیدت سگال بحال باشد عمر و دولت در ترقی و تزاید باد مراسله
بیست و هشتم به ترک یا تحریر یافت عروس مطالب و مقاصد همه آغوش
ملاذ مهربان استظهار دوستان خواجه محمد خان باد بعد الوف شوق چشم بر

مکشوف خاطر عاطر آنکه دوران هنگام که تخلص مستهام بحکومت پرگنه بگرام استقلال
داشت مبلغ پانصد روپیه بمردمان بعضی دهات بوعدهٔ چهار ماه دستگردان داده بود
اتفاقاً در همان اثناء مدار آن پرگنه از عزل هواخواه بعهدهٔ رفعت و شرافت پناه
خواجه محمد یاد تعلق گرفته خواجهٔ مذکور قرار داده بودند که مبلغ مسطور بر وعدهٔ مذکور معرض
وصول در آورده رسانیده خواهد شد بعد از آن توجه نکردند الحال که مجال مرقوم
باهتمام خدام والا مقام در آمده ابرام آنست که بملازمان امر شود که آن زر را بعز[ساننَد]
که از کرم عام دور نخواهد بود والسلام

قسم سوم در رقعات

رقعهٔ اول مشتمل بر صنعت تجنیس لفظی واجب الوجود وجود فایض الجود و آن
چمن وداد تاب آفتاب بخش خداداد سرمایهٔ سیادت و صلاح محمد صلاح را به انبساط
انبساط جلوه گر دارد بعد دعای مدعا آنکه وصول نامهٔ نامی موجب حصول شادمانی
گردید و مضمون مندرجه در حیز وضوح یافت حسب ارشاد آن سمت شاد حدیقهٔ وداد یک
تهان کمخاب خریده نموده بدست عبدالرسول مرسول ساخته امید که ... آن نوال
یاد آوری که هر آیینه آیینهٔ صدر مهجوران بصد در آن پرنور خواهد شد آرام بخش این مسکین
بی تسکین باشند رقعهٔ دوم مشتمل بر صنعت لفظ غیر منقوط واحد احد
... وداد طرهٔ عمامهٔ سداد محمد عماد را همواره مسرور دارد دعا و سلام محمد
اسلام مطالعه آمده معلوم دل معصوم گردد که داور دادار هرکه را رخ آگاه داده ...
اصل مدعا در کار مردم ادراک کرده الحمد لله که دل مکرم در کل امور اطلاع دارد
که حامل مراسله محمد کامل اراده درگاه والا کرده و در هر علم کمال دارد امال
که هر مادهٔ او رسم کرم ... گردد که مراد او در ...

رقعهٔ سوم مشتمل بر حروف منقطع داور داد ار آن آدام دل دوران را از انوار
دوران دور دارد از دوری آن ورق وزد دو داد روح و دل هر درد و آه زار رخ
زرد دارد **بیت** هزار زرد زم زرد دوری او * درد دل دار زرد دارد و زار *
رب وود زود آن دلدارم را در دارم آرد که از داروی آن دوی درد دل رود
بیت دارم آه و زاری از دوری او * ذوق دل زان روی ارم آرزو * رقعهٔ
چهارم مشتمل بر الفاظ موصل به دوستی که تسبیح فرستاده بود تحریر یافت صحیفهٔ
مجموعهٔ خلت شمع محفل محبت شیخ محمد شفیق معه یک تسبیح عقیق عیش بخش نحیف محمد عطیف
چشم که تا شمل صحبت همه محبت همیشه بهم بن نمط به تسطیر خط به محب یکتا منبسط
رقعهٔ پنجم مشتمل بر صنعت واسع الشفتین یعنی از خواندنش لب بلب نرسد
تحریر یافت انیز دل تعالی آنوالا گوهر عالی نژاد وستوده خصیه خجسته بنهاد شیخ سجاد دراز عمر
روزگار و ناهنجاری دور دوار در حراست خویش داشته شاد و خوشوقت داراد ازرو
دیدار کثیر از انست که در تحریر آید و شوق لقای زیاده از ان که دهان در شرح آن کشاید حصول
دریں ولا از لسان کسان استظهاری شیخ احسان ظاهر شد که ایشان در شهر شوال جهت
دیدن دوستان خیرسگال راهی آن نواحی خواهند شد خواهش دل صد چندان گشته و
استیلای خاطر از اندازه گذشته آری **بیت** وعدهٔ وصل چون شود نزدیک *
آتش شوق تیزتر گردد * توقع آنست که در خور ارادهٔ خاطر خطیر دیار دوستان را
رشک گلستان سازند و خستگی دلها را از داروی وصل زایل گردانند زیاده
زیاده است رقعهٔ ششم مشتمل بر صنعتی که در خواندن لب بلب رسد
مهربان معاد مخلصان میان محمد خان پیوسته مشمول مراحم ملک منان باشند

مکتوب مطلوب ما مسرت اسلوب مصحوب محمد محبوب بنده بصحت بخشید مرامی مطلب محمد معصوم
که مرقوم بود موافق ایمای بخشیم ... انجام مینماید متوقع که بهمین نمط به ترقیم مکاتبات انبساط
تشیم ابتهاج بخش محبان صمیم باشند بشیر مبادرت نمود رقعهٔ هفتم مشتمل بر
الفاظ دامن ور از مخزن اشفاق معدن اخلاق شیخ آفاق محمد کامل فضل حضرت خالق
علی الاطلاق باشند پس از آرزوی بی پایان و اشتیاق فراوان مرفوع باطن فیض اطن
مینماید از آن روز که آن گل خندان ریاض فرزانگی از مجلس یاران یکدل مراحل
پیمای غربت شدند دل یکرنگان چمن یگانگی چون تن بیجان پژمردگی گزیده ملکه
ساکنان این نواح را روح از تن رمیده **بیت** چو آن جان جهان و امن کشان
شد از چمن بیرون ٭ روان شد جان مرغان چمن گوئی ز تن بیرون ٭ همین متعال
سببی سازد که بفرخی و فرخندگی آمدن آن مسیح آفاق باین سرزمین اتفاق ا
تا افسردگان وادی فراق از وصال جان بخش آن والاتش زندگی و تازگی از سر گیرند **رقعهٔ**
هشتم به برادر سعادت نشان شیخ خدابخش مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش بالا باشد سعادت
کامگارا مدتی دو ماه هست که رفعت و شهامت دستگاه حسن خان مهمند از خدمت
امانت سرکار سرهند معزول شده انتظار آمدن عامل نو که از حضور موفور السرور مقرر
گشته دارند و الحال از نوشته اعتضاد دوستان محمد زمان ظاهر شد که عامل مذکور در
مقام ... از عارضه درد شکم درگذشت لهذا از آن کامگار متصدیست که از محمد زمان استفسار
نموده مفصل مرقوم سازند تا معلوم شود که سانحه مسطور از کدام طرف مسموعه شده والسلام
رقعهٔ نهم بخدمت شیخ محمد مبین مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش پائین باشند
... احبا امیدگاها مراسلهٔ سامی و رسالهٔ گرامی در وقت سعید رسید موجب طرب

فرستاده شد ۱۲۵ ... فرستاده شده از خط ۱۲

وسر و کرده بر بیان سید محمد ادراک که مسطور بود حسب الایمای عالی میر معصوم

در این صفحه نیز اسم صاحب ابو المهام سرکار گوهر دریا کرم میر محمد اکرم سپرد امید یکی ازرد

چاکری موصی الیه بطوریکه باید میسر آید والسلام رقعهٔ دهم بمعدن اتحاد شیخ الهداد مشتمل بر

صنعت و بحرین ابیات ای گل پاکیزهٔ باغ وداد ٭ بر دل دانای تو مخفی مباد ٭ کز غم هجران

تو دل شاد نیست ٭ کشور دل بی تو آباد نیست ٭ خواب شد از دیده طاقت ز تن ٭ رنگ

شد از چهره و نطق از دهن ٭ لاجرم از حضرت عز و جلال ٭ دمبدم این ست امید سوال کز

وصل تو عیش و سرور و بهره ٭ دیده بر حسرت کشد از پیش و ره ٭ تا دم صحبت تو دارم رجا ٭ کز ره الطاف

و وفا ٭ یاد کن از نامه و پیغام خویش ٭ شاد کن از رقعهٔ ارقام خویش ٭ رقعهٔ یازدهم

ناظم مناظم سخندانی شیخ سبحانی مشتمل بر صنعت نظم و نثر ابیات

دل نواز افتوت آئینا ٭ چاره ساز عطوفت آگینا ٭ مدتی شد که از جناب شما ٭ خط

سامی باین نحیف ضعیف ٭ نرسیده ازین ممر شب و روز ٭ خاطر دوستان مهر اندوز

شدت و سوز میکشد هیهات ٭ که بیکبار آن ستوده صفات ٭ اینچنین بی عنا

این آئین آشنائی بود ٭ بلک بیگانگی ست بعد ازین ٭ چشم دارم زان زیب محفل تمکین

آنکه از نامه یاد فرماید ٭ تا دل خسته در نشاط آید رقعهٔ دوازدهم بیار مکتوب

محمد عطا که لفظ گوش بهم آمده خرد پرور دانش گستر از ان وقتیکه خبر از انگوش

دانایان هنر نیوش بگوش ثنا این مخلص حلقه بگوش رسید قرار و آرام مطلق از گوشه خاطر

رمید و تن مانند گوشه کمان خمید بیت گوش تو شنیده ام که دردی آرد ٭ در دل من مگر

تو رسید ٭ سمیع گوش تقدس تعالی دعای گوشه نشینان گوشه نامراد بگوش اجابت

آن گوشوارهٔ جریدهٔ مردمی را از گوشمال زمانه مصون دارد

سالگوش ایمنی گوشه گرفته با وفا رسا نا و تا نشاطه تقدیر لایزالی در نهاد نقش عرائس ایام ولیالی
است گوش حال عالی بگوشوار خبر خوشحالی مزین و محلی بلد رقعه سبز و بسم مشتمل بر
زیور یکه در گوش اندازند ۱۲ آراسته ۱۲
صنعتی که لفظ لب بهم آمده ساقی ایام جام آرزوی آن خنده لب فصاحت خنده روی شمس
عارض بنفشه موی را که لب لطافت از لطافت لب او خندان است و شیرین
لبان را بر رشک لبش لب حسرت بدندان باده عیش و طرب لبالب دارد از سختی ایام
هجران جان بلب رسیده و اشک خونین از چشم چون لب انهار روان گردیده خالق
جمع نهر ۱۲
لب و دندان سببی سازد که لب و دهان مفارقت آن بسته لب و نار دندان
مخفف انار
زرد و خرم و خندان گردد بیت وه چه شود گر شبی بر لب تو نهم لبی
تا بلب تو سپرم جان بلب رسیده را ۱۲ تا رفع حجاب دوری ترقب آنست که آینه
قلب مهجوران دلفگار را که از غلبه زنگار فراق تیره و تار است بصیقل یاد آوری شکست حلب
الصیقل
سازند یک سپر لب گردان که حسب طلب خیر طلب شمشیر خان افغان از مشرق آورده بود مصحوب
کلب علی برای آن کمان ابرو و تیر مژگان ابلاغ یافته زیاده ازین جسارت بد عالی کشادن
بی ادبی است لب مطلب آن لبیب یا ام چون لب گل به نسیم بهار تبسم یافت در رقعه
چهاردهم به محمد یعقوب مشتمل بر تواتر لفظ نواز تحریر یافت سند فراز دوست
نواز ارزان ... گردون دون نواز این بی نوا را از بزم آن یار جان نواز جدا انداخته
کمینه ۱۲ آواز ۱۲
غم فراوان در کلبه باطن نوا زده حال این بی نوا زیر و زبر کرده چنانچه حالتی
که از مفارقت آن دوست سراپا ناز برین نیازمند میگذرد از لسان سعادت طراز
زبان ۱۲
محمد نواز ظاهر خواهد شد آمال که تا حق مسکین نواز بملاقات شریف بنوازد و بنوازش
ذات باری ۱۲ یگانه
مکاتبات بهجت نواز مسرور دارند و به انبساط بر روی آن یگانه زمانه واز باد والحمد لله والمنة

کشاده ۱۲ دریده ۱۲

که رساله غریب که بانشای عجیب موسوم گردیده بعنوان پسندیده و آئین گزیده صورت
اتمام پذیرفت و این صحیفهٔ بی نظیر که بصنعت های بدیع مرقوم شده و بطریق خوب و اسلوب مرغوب
پایهٔ اتمام یافت همه خطش بخطی دیگر زیباست و هر مکتوبش بقسمی علحده رونما همچنین متعال
غیاض تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین ابهار قبول دلهای فطانت آگین تازه
و ریان دارد قطعه تاریخ صد شکر که عنایت داد ارذو الجلال * شد ختم
این رسالهٔ رنگین و جانفزا * از بهر سال او چو بکردم تاملی * دانش بگفت نسخهٔ والا و دلکشا

تمام شد

لآلی شاهوار سپاس بیقیاس نثار جناب صانعیست که از یک قطرهٔ آب هزاران گوهر آبدار فائق تر از آفتاب
بصدف وجود در آورده و انشای عجائب مصنوعات و غرائب مبدعات بر قدرت کامله و حکمت بلیغست
روشن و جواهر زواهر نعت و منقبت نثار حضرت والای گوهر خانه خیر البریت که شعشعهٔ نور ذات بابرکاتش
ظلام کفر و ضلال را یکسر نابود کرد و نشر کرامات متابعان با جاه و جلالش بر علو شان آن
انسان عین کون و مکان حجتی است مبرهن درین ایام اشتهار علم و هنر التیام حسن جلوه افروز
مخدرات متنوعهٔ کتب مطبوعهٔ مطبع حسینی انظار شایقان را روکش بهار گردانید و شرح حسبکه
ازین بحر فیض گستر شید شاداب کن تشنگان وادی استفاده گردید چنانچه الحال نسخهٔ مجموعهٔ صنائع گوناگون
و معدن فوائد بوقلمون موسومه بانشای عجیب که اسم با مسمی است و هر فقره اش هم چشمی یک جهان
و طغرا و دوباره بحلیهٔ تصحیح مولانا مولوی قدرت احمد صاحب متوطن قصبهٔ گوپامو محلی آمده بتاریخ سیوم
شهر ذیقعده سنه یکهزار و دو صد و شصت و یکهجری قبای انطباع در پوشید الحمد لله علی ذلک

قطعه تاریخ پی تنشیط طبع شائق آمد * چو در طبع حسن نثری عز ثبت
سر آمد از دل مقبول تاریخ * بگفتا طبع انشای عجیبی

۱۳۳ج	ف ۸۹۱۶۵۴۴۶ م۱۰۰
۱۳۳ج	ف ۸۹۱۶۵۴۴۶ م۱۱۰

رالف کے عجیب

Date	No.	Date	No.